

تذکی آثار و تحولات فکری میرزا آقاخان کرمانی

مقدمه کتاب 3 مکتوب

بهرام چوبینه

تمنا میشود این نوشته را، به ویژه زیر نویسها را، با دقت و بدون هر گونه پیش داوری، از آغاز تا انجام بخوانید .



زگشتن نترسم که آزاده ام ز مادر همی مرگ را زاده ام

میرزا آقاخان کرمانی

در تاریخ ایران کمیاب نیستند کسانی که در قبال ضربات سنگین سرنوشت و بی عدالتی ها از اعماق وجود خود گستاخی و سرکشی نشان داده باشند .

میرزا آقا خان کرمانی از جمله افراد نادریست که نه تنها زندگی آرامش به صورت ظاهر دستخوش تغییرات گشت، بلکه بسبب همان ضربات سنگین نا مرادی ها و بی عدالتی ها، آن چنان مسیر زندگیش تغییر و تحول یافت که با هیچ معیار و مقیاسی قابل درك نیست.

میرزا آقا خان کرمانی در سراسر مسیر زندگیش فقط با احساس خود عمر گذرانده، و به همین سبب تصویر عقلانی و جاننداری از زندگی و افکار او ترسیم کردن کار دشواریست. پس بهتر آن است، ما هم سر از بندگی عقل برتابیم و دل به فرمان احساس و دانستگی های نا چیز خود بر نهیم.

میرزا عبدالحسین مشهور به میرزا آقا خان کرمانی در سال ۰۷۲۱ هجری قمری در قلعه مشیز از دهات بلوک بردسیر کرمان متولد شد.¹ پدرش آقا عبدالرحیم مشیزی از ملاکین آن سامان بود و از پیروان مشهور فرقه علی الهی بشمار می رفت. مادر میرزا آقا خان نوه مظفر علی شاه کرمانی از پیروان مشتاق علی شاه و بمانند همسرش علی الهی بود.²

به درستی روشن نیست که میرزا آقا خان کرمانی از چه زمانی در شهر کرمان به تحصیل پرداخته است. اما بی تردید نوشتن و خواندن را در بردسیر آموخته و احتمالاً در سنین نوجوانی برای تحصیلات عالی به کرمان رفته است. در کرمان چنانکه مرسوم

حوزه های علمیه آن زمان بود به تحصیل فقه و اصول، حدیث و روایت، تاریخ ملل و نحل، کمی ریاضیات، منطق، طب، حکمت و عرفان پرداخت. وی در کرمان در خدمت «حاجی آقا صادق که از تلامیذ حاجی سبزواری» و «آقا احمد مجتهد» و از همه مهمتر نزد «ملا محمد جعفر کرمانی» معروف به شیخ العلماء که از علمای عصر خود در کرمان بود، به تحصیل مشغول شد.³

«ملا محمد جعفر مردی حکیم، و بزرگوارى بنام و یکی از پیشوایان دیرین نهضت آزادی ایران بوده» و «هفتاد سال عمر کرد» و بارها به دستور «ناصرالدین شاه به اتهام بابیگری زندانی شد».⁴ وی پسران متعددی داشت، لیکن میرزا آقا خان با پسر دوم او، احمد که بعدها به شیخ احمد روحی معروف شد دوستی عمیقی پیدا کرد.⁵

میرزا آقاخان هیچگاه دوران طلبگی را نزد ملا محمد جعفر از یاد نبرد، به همین سبب شیخ احمد را «بسیار عزیز و گرامی می شمرد» و همیشه او را در حضور دیگران با احترام «استاد زاده» می خواند. این دو یار دبستانی در کرمان دوستان جانی شدند و بعدها همسفر و شریک رنج و راحت زندگی این جهانی و آن جهانی یکدیگر گردیدند.⁶

در خانواده میرزا آقا خان عقاید افراطی و غالیانه ریشه عمیقی داشت و اجداد مادری و به ویژه پدری وی به غالیگری اشتها داشتند. پس وی در چنین خانواده ای متولد و در آغوش همین خانواده، با همان عقاید غالیانه رشد و نمو یافت و تربیت معنوی و اعتقادات اولیه اش چیزی جز مخلوطی از اندیشه های عامیانه و به ظاهر صوفیانه نمی توانست باشد. ما بدرستی نمی دانیم که «حاجی آقا صادق» و «آقا احمد مجتهد» چگونه می اندیشیدند و چه مشرب و روشی در تدریس داشتند. اما بخوبی می دانیم که محبوب ترین استادش «ملا محمد جعفر کرمانی» پدر شیخ احمد روحی، از بابیان اولیه، و پس از تیرباران سید باب در تبریز--⁷، از طرفداران متعصب و سرسخت «صبح ازل» بوده است.⁸

بی تردید میرزا آقا خان در مجلس درس همین ملا محمد جعفر کرمانی با آراء، عقاید و اندیشه های شیخ احمد احسائی-⁹ و سید باب آشنا شد و به سبب هم نشینی و دوستی با شیخ احمد روحی تمایلاتی به فرقه بابی ازلی پیدا کرده است. این آشنایی و هم نشینی در

مسیر زندگی میرزا آقا خان تغییری را ایجاد کرد که به یکباره زندگی آرام و تا حدودی راحت او را دستخوش نا آرامی و هیجان متوالی نمود.

کرمان در گذشته و حال از مراکز تجمع فرق اسلامی و غیر اسلامی بود. در آویش نعمت الهی که نخست از سنیان متعصب و سپس در دوران صفویه با تطمیع مرشد آنان، شیعه دوازده امامی متعصب گردیدند و شیخی های طرفدار حاجی کریم خان کرمانی قاجار، اکثریت قابل توجه ای را در کرمان داشتند. این دو گروه در حقیقت تمامی قدرت و ثروت آن نواحی را بین خود برادروار تقسیم و دستگاه و خرگاه مجلی برپا کرده بودند. علی الهی ها، ازلی ها، بابی های طرفدار بهاءالله و زرتشتیان، ساکنین اصلی و قدیمی سرزمین ایران در کرمان سکونت داشتند. هرچند که زرتشتیان مورد ادبیت و آزار همه قرار می گرفتند، اما با همه سختی ها و مرارت ها، میهن خود را بخاطر عشقی که به این سرزمین کهنسال داشتند ترك نکردند و زندگی را با همه خفت و خواری ادامه می دادند.

مسافرت ادوارد براون¹⁰-مستشرق شهیر انگلیسی به ایران، با خروج میرزا آقاخان کرمانی از ایران هم زمان بود. ایران شناس نامبرده ماه ها در یزد و کرمان مهمان بابی ها، ازلی ها و زرتشتیان آن نواحی بوده و در پیرامون زندگی و عقاید آنان مطالب مشروحی در آثار گوناگون خود و بویژه در سفرنامه خود نقل کرده است. وی به زندگی رقت بار زرتشتیان اشاره غم انگیزی می کند و می نویسد:

«از آنچه در یزد و کرمان و سایر نقاط ایران شنیدم زرتشتی ها به درستی و امانت معروف هستند... مع الوصف بعضی از مسلمین متعصب آنها را ادبیت می کنند و علتش این است که آنها را مشرک می دانند و لذا مقام آنها در نظر مسلمین پست تر از عیسوی ها و یهودی هاست که اهل کتاب هستند و به همین جهت تمام زرتشتی ها باید لباس زرد در بر کنند و حق ندارند که عمامه خود را محکم ببندند و طرز پیچیدن عمامه آنها باید با مسلمانان فرق داشته باشد و نیز نباید سوار بر اسب شوند و هنگامی که سوار بر الاغ هستند اگر يك مسلمان را می بینند باید از الاغ فرود بیایند ولو از حیث سن و سال و مقام از مسلمانان مزبور برتر باشند»¹¹.

شرق شناس نام برده در سفرنامه اش از تحقیر و ظلم به زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان و بابیان پیاپی یاد می کند.

دوختن پارچه زرد رنگ بر سینه یهودیان و زرتشتیان در ایران، ظاهراً از ابتکارات ملایان در دوران صفویه بود و سابقه ای چند صد ساله و طولانی داشت--¹²؛ بویژه ملایان برای این رفتار غیر انسانی، روایات جعلی و ساختگی از امامان شیعه نقل، و به این وسیله، ستمگری و اعمال خشونت بار خود را کاری شرعی و از فرایض دینی قلمداد میکردند--¹³.

کرمان خرابه ای بیش نبود و به قول میرزا آقا خان شهر کرمان «گورستان فلاکت» و ساکنینش «زنده بگوران نکبت» که «در امواج بلاها و اقسام عذاب ها و شکنجه ها گرفتار و به هر مصیبت و بدبختی دچار» بودند. این اشباح متحرک با بحث های فرقه ای و مجادلات عوامانه به آن شهر خشک و بی روح، ظاهراً جانی می بخشیدند. این مباحثات بیهوده که معمولاً با عدم احترام به عقاید دیگران انجام می گرفت، نتیجه ای جز دشمنی و کینه توزی به همراه نمی آورد و چنانکه میدانیم این سرشت و طبیعت همه مجامع فقیر و عقب افتاده از قافله تمدن است.

مردم این گونه جوامع به سبب بیکاری و فقر و عدم فرهنگ و دانش، خرافاتی متولد و سپس در گوشه های دور افتاده و بی آب و علف «زنده بگور» می شوند. کرمان نیز سر زمین مناسبی برای رشد عقاید خرافی و مباحثات بی حاصل بود.

بازار این گونه مجادلات به سبب پیدایش و ادعاهای سید باب و سپس رقابت میان مدعیان نیابت او «صبح ازل¹⁴»-- و برادر ارشدش «بهاء الله» دو رهبر منتفذ بابیان، گرمی و شور و حرارت مطبوعی یافته بود.

هر دو گروه یکدیگر را مطرود و به نادرستی متهم می کردند. این بحث ها و جدال های لفظی میان طرفداران آنها، که گاهی به زدو خورد و کشمکش های خشونت بار می کشید، در پیروان هر دو گروه دو دلی و تردید ایجاد می کرد و در انتخاب صبح ازل و یا بهاء الله مردد نگاه می داشت¹⁵--. بطوری که یکی از بابیان با صراحت به براون گفته بود «بین بهاء الله و صبح ازل مردد هستم و نمی دانم کدام بر حق هستند، ولی در بر حق بودن خود باب تردید ندارم¹⁶»--.

روابط میان ازلیان و بهائیان همیشه تیره بود، و به دشمنی و فتنه انگیزی میان یکدیگر می پرداختند. ادوارد براون شواهد فراوانی از کینه جوئی های آنان یاد می کند

ونشان می دهد که از هیچ کوششی برای خفت و خواری یکدیگر کوتاهی نمی کردند. دشمنی بین فرقه های مذهبی به عمال حکومت فرصت آن را می داد تا آزادانه به همه آنان ظلم روا دارند و آنچه که میل مبارکشان بود به انجام رسانند. مثل اینکه همه و همه از «رعیت» تا «عمال حکومت» دست بدست هم داده بودند تا يك جامعه سراسر وحشت و شقاوت بوجود آورند.

برای بیان عمق ذلت، خفقان و تباهی ساکنین نگون بخت جامعه ایرانی و طبیعتاً شناخت جامعه و محیطی که میرزا آقا خان در آن رشد و نمو یافته بود، مجبوریم واقعیتی را که ادوارد براون در اقامت یکساله خود در ایران گزارش کرده بیاوریم. در کرمان بابیان از ترس مفتشین و خبر چینان حکومتی، کتاب های مقدس خود را که به آن اعتقاد و ایمان داشتند و مورد احترامشان بود، با لعنت و دشنام همراه می کردند تا اگر روزی ناگهان مورد هجوم مردم متعصب و مأمورین حکومتی قرار گیرند با نشان دادن آن جملات گریبان خود را از شر مهاجمین جاهل و ظالم رها سازند. این گونه اقدامات در عین حال بیانگر نفوذ و رسوخ رسوبات کثافت تقیه در لایه های کل جامعه ایرانی بود و ماهیت بیمارگونه آن را بیشتر نشان می دهد.

ادوارد براون می نویسد :

«نخود بریز به ملاقات من آمد و میرزای فقیری موسوم به میرزا احمد را با خود آورد. میرزا احمد بعضی از الواح و رسائل بابی را برای خود استنساخ کرده و در کتابی جمع آوری نموده بود، ولی چون می دانست که نگهداری يك چنین کتابی خطرناك است و شاید سبب قتل او شود به فکر افتاده که در آخر کتاب چیزی [جمله ای] را هم به متن اصلی ضمیمه کند. مطلبی که میرزا احمد [بابی] به متن اصلی کتاب اضافه کرده بود این بود "چنین می گویند فرقه ضاله و گمراه و کذاب بابی".»¹⁷--

اینگونه حيله های حقیرانه شاید و فقط می توانست افرادی چون میرزا احمد را از تعقیب و مرگ نجات دهد؛ لیکن تحقیر، قتل و کشتار اقلیت های مذهبی که سرسختانه پایبند افکار و عقاید خود بودند، تفریحی همگانی و هرروزی حکام و نوکران دیوان بود. بعلاوه فراموش ننمائیم که شیعیان دوازده امامی هم که اکثریت جامعه ایرانی را تشکیل می دادند از شر همین حکام خونخوار، مستبد و هم دینان خود در امان نبودند؛

زیرا که شاهان و عمال دیوان خود را پایبند هیچ قانون و اصول انسانی نمی دانستند.¹⁸--

میرزا آقا خان کرمانی در چنین دورانی که از يك نابسامانی و پریشانی مستمر و مداوم مشحون و سوداگران دین و سیاست دست در دست یکدیگر به چپاول عقل و مال مردم مشغول و به معنی دقیق تر در جامعه ای مفلوک و عقب مانده که مملو از فساد و دزخیمی بود پا به عرصه گیتی نهاد. خود او در صفحات آخر همین کتاب «سه مکتوب»، درکمال استادی از زبان سوسمارالدوله و مباشران و مشاورانش اوضاع جامعه فلک زده دوران خود را مجسم و مصور ساخته و ماهیت سیستم حکومتی و سیاسی ضد انسانی دوران خود را بیان کرده است.

در واقع «سوسمارالدوله» و «ولی فقیه» سروته يك کرباسند و هیچ گونه فرقی میان این دو سیستم رهبری و حکومتی دیده نمی شود. به دیده و نظر «ظل الله»، «قبله عالم» و «ولی فقیه» انسانها حیوانات تربیت ناپذیری هستند که می باید به قلاده¹⁹ کشیده شوند.

تقلید در فرهنگ عرب و شیعه بمعنی به «قلاده» افتادن است و جز این معنی دیگری نمی دهد و هر کس که تقلید می کند، این فکر و اندیشه را، یعنی بقلاده رفتن را تصدیق و تأیید می نماید. چنین شخصی محتاج قلاده و قلاده کش است.

این گونه موجودات نه اجازه دارند و نه شعورشان بدان میزان رسیده است که از به قلاده رفتن خودداری ورزند. با همین منطق و استدلال، «ظل الله» و «ولی فقیه» با ایجاد وحشت و ارباب و اگر لازم شد با ترور مخالفین و تیرباران آزادی خواهان به مؤمنین می فهماند که اگر می خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو. وگرنه ترا به اتهام «مفسد فی الارض» و «محارب با خدا» به دار میکشم. مثل آنست که بگوید: به آنچه که من می گویم و فرمان می دهم ایمان داشته باش و عمل کن، ورنه ترا با چنگ و دندان پاره پاره می نمایم. آنگاه تشخیص زشت و زیبا فقط و فقط در ید قدرت «سوسمارالدوله» ها «و ولی فقیه» است.

به قول میرزا آقاخان، آقازاده ها و شاهزاده ها اگر بخواهند «می بخشند و پروار می کنند و می خواهند می کشند و کباب و شرابش می نمایند» و در عین مستی شاعران شکم پرور از زبان آنان می سرایند «طبعم ز ران شیر، کباب آرزو

در پیرامون زندگی میرزا آقاخان کرمانی می نویسند که او به خاطر ستم و ظلم حاکم مجبور به ترك کرمان شد. در حالیکه برادر میرزا آقاخان «عبدالمظفرخان» سرتیپ قشون ناصری، و در دستگاه «عبدالحمید میرزاناصلالدوله فرمانفرما پسر فیروز میرزای فرمانفرما» حاکم کرمان، که میرزا آقاخان او را در همین کتاب سوسمارالدوله می نامد، مورد احترام و اکرام بود. برخی از محققین می نویسند میرزا آقاخان سرپرستی مالیه بردسیر را که املاک خانوادگی او هم در همان نواحی قرار داشت، قبول کرد. وظیفه او این بود که مالیات سالیانه را وصول و به حاکم مسترد دارد. لیکن بسبب آنکه «نتوانست منافع ناصرالدوله را حفظ کند، ناچار برکنار شد و به اصفهان رفت.»²¹

شیخ محمود افضل کرمانی (افضل الملك) (برادر شیخ احمد روحی رفیق شفیق میرزا آقاخان کرمانی، در مقدمه کتاب «هشت بهشت» می نویسد: «میرزا آقاخان هزارتومان در آخرسال مالیات کسر آورد» و حاکم و وزیرش سیدکاظم برای وصول مالیات عقب افتاده به وی فشار آورده و بالاخره کار به بگو و مگو و پرخاش و دشنام می کشد و میرزا آقاخان به صلاح دید برادر و مادر، کرمان را ترك و به طرف اصفهان رهسپار می شود.²²

سبب فرار میرزا آقاخان به اصفهان بدرستی روشن نیست، و بی گمان با افسانه های هم مسلکان و دوستداران میرزا آقاخان همراه است. اینکه شیخ محمود افضل کرمانی علت را کسری هزار تومان مالیات دیوانی می نویسد چندان قابل اطمینان نیست. بویژه که اوضاع مالی میرزا آقاخان طبق شهادت خود شیخ محمود بسیار خوب بود و در آن زمان میزان اموال و دارائی او نزدیک به پنجاه هزارتومان می رسید و برای وی امکان آن وجود داشت که هزار تومان را از کیسه خود بپردازد و گریبان خود را از شر حاکم و پیشکارانش رها سازد.²³

در صفحات گذشته بسیار مجمل و خلاصه از مباحثات فرقه ای و اذیت و آزار و کشتار اقلیت های مذهبی خصوصاً بابیان در کرمان گفتگو کردیم. به ویژه خاطر نشان ساختیم که بابیان برای دیدار صبح ازل و بهاء الله سر از پا نمی شناختند. ادوارد براون برخی از مشاهدات خود را در سفرنامه خود آورده و می

نویسد: «جوانان پانزده ساله... با پنج تومان پول از کرمان» به راه می افتادند تا به دیدار رهبران معنوی خود برسند.²⁴

پس امکان آن می رود که میرزا آقاخان کرمانی وسیله ملا محمد جعفر کرمانی پدر شیخ احمد روحی به مذهب باب تبلیغ و بسبب شور و شوقی که در این مورد نشان می داده، مورد آزار و اذیت خانواده و هم شهریان خود قرار گرفته و احتمالاً برای رهایی از اختلافات و مشاجرات خانوادگی که بر اثر روی گردانی از علی الهی گری و پذیرش بابیگری بوجود آمده بود، اختلاف بر سر مالیات دیوانی را بهانه قرار داده به عشق دیدار صبح ازل، کرمان را ترک کرده باشد.

این مهم نیست که عشق دیدار نایب باب و یا اعتقاد به بابیگری انگیزه و سبب ترك زادگاهش کرمان شده است. زیرا که اعتقادات معنوی و مذهبی، موضوعی کاملاً فردی و خصوصی و نه يك مسئله دولتی و حکومتی است. مهم این است که این فرار و یا ترك اختیاری زادگاهش کرمان مبداء تحولی عمیق در زندگی میرزا آقاخان شد و با آشنایی به دنیای دیگری، از این پس برای زندگی خویش هدف و مقصدی پیدا کرد و دستاویزی برای مبارزه به دست آورد، که عبارت بود از واژگون ساختن حکومت قاجارها و خاتمه دادن به همه جدال های فرقه ای و بی عدالتی های که سال های طولانی شاهد و ناظر آن بوده است.

ورود میرزا آقاخان به اصفهان با ورود شیخ محمد منشادی²⁵، هم زمان بود. میرزا آقاخان کرمانی در جلسات سرّی و خصوصی که به مناسبت ورود او به اصفهان تشکیل می گردید راه یافت. بانی و باعث برقراری این جلسات کسی جز «میرزا هادی دولت آبادی» نماینده صبح ازل در ایران نبود. از جمله کسانی که در این جلسات سرّی شرکت مرتب و منظمی داشتند، «حاج میرزا نصرالله بهشتی» (ملك المتكلمين) و «سید جمال الدین واعظ اصفهانی» پدر محمد علی جمال زاده و «دیگر از کسانی که در این وقت به اصفهان می آیند و مؤانست با آنها در حیات روحی جمعی مؤثر واقع می گردد میرزا عبدالحسین خان معروف به میرزا آقاخان کرمانی است.»²⁶

«میرزا آقاخان در ابتدای ورود به اصفهان کسوت خوانین کرمان را دارد. شلوار سیاه فراخ در پا، سرداری کمرچین با قبای کوتاه حسنی در بر، کلاه سیاه

درستی برسر²⁷»، و می توان تصور کرد، به ویژه چنانکه از تصویر میرزا آقاخان بر می آید، او جوانی نیرومند و زیبا بود، در آسایش و شاید در میان ثروت و تمول پرورش یافته بود. شانه های پهن و موزون او در لباس خوانین کرمان، به وی ظاهری چون نجیب زادگان می داد.

شاهزاده ظل السلطان که از گذشته میرزا آقاخان بی خبر بود، مفتون «فضل و دانش» و شاید ظاهر آراسته وی شد و او را به مقام «نایب ایشکی آقاسی» مفتخر ساخت. اما مراحم شاهزاده دیری نپایید. زیرا «پس از چندی حاکم کرمان (سوسمارالدوله) از مقام میرزا آقاخان در اصفهان مطلع شده نزد ظل السلطان از او سعایت» کرد.²⁸

شکایت و سعایت حاکم کرمان، ناصرالدوله، و شاید اعتقادات مذهبی میرزا آقاخان و هم چنین «آمدن شیخ احمد [روحی] به اصفهان در وضع زندگی آبرومندی که رفیق محترمش دارد تغییری می دهد. چونکه متانت و آداب دانی میرزا آقاخان در وی دیده نمی شود. بالاخره این دو دوست اصفهان را ترک نموده و به طهران می روند.»²⁹

در اوایل سال ۱۳۰۳۱/اکتبر ۱۲۸۱ آن دو در تهران «با امراء و اعیان معاشرت نموده اغلب امیرزاده ها و بچه شاهزاده ها از قبیل پسرهای رکن الدوله را به طرز تازه ادبیات درس می دادند» اقامت آنان «هفت هشت ماه» طول کشید و شیخ احمد روحی در تهران «در باره احکام قرآن چندی منبر می رفت.»³⁰

«در طهران میرزا آقاخان املاک موروثی خود را که تخمیناً پنجاه هزار تومان می شد، در سالی چهارصد تومان به میرزا شیخ علی خان منشی سفارت انگلیس اجاره داد. او هم مأموری به کرمان فرستاد، والده و برادرش به مصالحه نامه جعلی متمسک شدند، [به این بهانه] که تمام آنچه مرحوم آقا عبدالرحیم [پدر میرزا آقاخان] داشته است به والده ایشان مصالحه کرده است.»³¹

دسسیسه نا بهنگام مادر و برادر و «مصالحه نامه جعلی» و از همه مهم تر، از جانب آشنایان و هم مسلکان خود آگاه شد که امین السلطان صدراعظم ناصرالدین شاه، میل دارد او را به خواهش ناصرالدوله حاکم کرمان «تحت الحفظ» به کرمان

بفرستد.

تبانای مادر و برادر و احتمال دستگیرییش سبب وحشت و نگرانی میرزا آقاخان شد. بدون تأخیر از تهران به اتفاق «میرزا عبدالخالق» نامی که در تهران با او آشنا و دوستی پیدا کرده بود و شیخ احمد روحی به حاکم رشت مؤیدالدوله³² پناه برد. اما «همین که حکمران فهمید آنها مورد بی مرحمتی ناصرالدین شاه هستند [از ترس جان] بیرونشان کرد.³³» میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی همراه «میرزا عبدالخالق»³⁴ که احتمالاً مردی دنیا دیده و سفر کرده بود به اسلامبول و «بعد از دو سه ماه توقف میرزا عبدالخالق خان را وداع گفته به عزم دیدار صبح ازل افندی بقبرس رفتند.»

دیدار با مدعی نیابت باب دو ماه طول کشید و سبب نزدیکی و ایمان آن دو به صبح ازل شد و کار شیفگی و یکدلی آنان بدان جا کشید که دختران صبح ازل را به همسری برگزیدند. «امر موصلت مابین دختر بزرگ ازل افندی با مرحوم میرزا آقاخان کرمانی و دختر کوچک ازل با حاجی شیخ احمد صورت پذیرفت. متأهلاً به اسلامبول معاودت کردند [اما این ازدواج عاقبت بخیر نبود و] پس از اندک زمانی بنای ناسازگاری مابین ایشان اتفاق افتاد. هردو خانم به جزیره [قبرس] عودت نمودند.³⁵» میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی سرخورده و غمگین اسلامبول را ترک و به بغداد رفتند.

این ازدواج نافرجام آنچنان در روحیه آن دو تأثیر ناخوش آیندی گذاشت که اثرات آن رادر تألیفات بعدی آنان به روشنی ملاحظه می کنیم. در کتاب هشت بهشت که در تأیید و تمجید مذهب باب و حقانیت فرقه ازلی وانکار و دشنام به بهاء الله توسط آن دو تألیف یافته می نویسند :

«هرکس خواه غنی و خواه فقیر واجب است زود تأهل اختیار کند و عدد زوجات تا نوزده [۹۱ زن] اذن داده شده، اما از برای اصحاب استطاعت و ثروت [!] زیاد. زیرا که مخارج ایقاع [افکندن، در انداختن، لیکن در اینجا برپاساختن معنی می دهد] تزویج نخستین مطلقاً از سهام [سهام] خیریه یعنی بیت المال عمومی باید داده شود.³⁶» مصحح و مقدمه نویس همین کتاب که کسی غیر از شیخ محمود افضل کرمانی برادر شیخ احمد روحی نیست و از بابیان ازلی بسیار مطلع و عالم بشمار

می رفت، در زیر نویس همان صفحه در توضیح مطلب نقل شده، نادرست بودن آن حکم را گوشزد و به دستور صبح ازل در کتاب «اخلاق روحانین از حضرت ثمره» [صبح ازل] اشاره کرده می نویسد از لیان مجاز هستند فقط تا دوازده زن [!] تزویج کنند و تا زمانی که آن زنان رعایت دستورات مذهبی را می کنند شوهرانشان مجاز به طلاق و ترك آنان نیستند. اما میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی با تکیه به تجربیات شخصی و خاطره ناخوش آیندی که از ازدواج خود با دختران صبح ازل داشتند، در کتاب هشت بهشت می نویسند:

«حبلوغ و تکلیف مرد و زن در سن، عدد هو است که یازده سالگی باشد [!] ولی باید چندسال قبل از تزویج با یکدیگر مراوده و معاشرت تامه نمایند و طبع و خوی هم راببازمایند و اختیار نکاح به میل طرفین باشد [و] از روی خیرت و بصیرت بدون اجبار و اکراه بزرگان قوم یا دخالت پدر و مادر [!] زیرا که این گونه نکاح موجب فساد کلی خواهد شد.³⁷»

بی گمان اختلافات خانوادگی آن دو چنان نکر و فکر شیخ احمد و میرزا آقاخان را به خود مشغول داشته بود که در ماده شانزدهم از باب چهارم در «آداب عشرت» همین مطلب را تکرار و سپس در باب پنجم، ماده سوم در بیان نکاح و احکام تزویج و تطلیق و متعلقات آن هم آورده اند.³⁸

میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی در تألیف مشترك خود کتاب «هشت بهشت»، به شرح چند فقره اختلاف میان احکام «شریعت بیان» [مذهب باب] و «شرع فرقان» [دین اسلام] پرداخته اند و از آن جمله در فرق نهم بی هیچ تغییری حکم یاد شده را دو باره تکرار کرده اند. ویراستار کتاب در زیر نویس همین مطلب در کمال صراحت می نویسد: «چنین دستوری [در بیان] مشاهده نگردیده است.³⁹»

میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی مطالب مختلفی را به سید باب نسبت می دهند که بی تردید از جانب سید متشرعی چون سید علی محمد باب شیرازی نمی توانست بروز و بیان گردد. از جمله احکامی که به باب نسبت می دهند «اینکه اطفال را در حین ولادت از امهات [مادران] جدا نموده، آنها را به دارالتربیه [پرورشگاه] برده تحت تربیت مربیان ماهر و زنان شاطر چیره دست که مخصوصاً علم تربیت و

پروراندن اطفال را در مکاتیب درس خوانده باشد بدانند.⁴⁰ «شیخ محمود افضل کرمانی، ویراستار کتاب در زیرنویس همین صفحه در توضیح همین حکم می نویسد: «دستوری برای جدا کردن بچه ها از مادران در بیان [کتاب مذهبی بابیان] دیده نشده.»⁴¹»

در این قضیه آنچه بیشتر جلب توجه محققین بابیه را می کند آنکه، شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی با اصرار و پافشاری غیرقابل وصفی میل دارند کتاب «هشت بهشت» را به ملا حاج سید جواد کربلایی که از «پیروان دلباخته سید باب» بوده نسبت دهند. میرزا آقاخان در نامه ای بخط خود به ادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی می نویسد:

«مقالات و کلمات حضرت سید بزرگوار حاجی سید جواد کربلایی است که حروف حی اول⁴² و از اصحاب سابقین و حروف بسم الله است... ولی چون در اواخر عمر آن بزرگوار را قوی ضعیف و رعشه در دست پیدا شده بود، خوب مقتدر بر نوشتن نبودند، این مقالات را خود املاء فرموده یکی از تلامذه آن جناب نوشته بود به خط لایقراء و اوراق بی ترتیب. این ایام در اسلامبول چون فراغتی پدید بود، بنده و آن شخص [شیخ احمد روحی] همتی کرده، آن اوراق بی ترتیب را مرتب کردیم. خلاصه روح مطلب از ایشان است. قوالب الفاظ شاید از ماها باشد.... باری ماها را پاره ای آثار و تصانیف هست که از خودمان است اگر وقتی ممکن بشود به جهت سرکار انفاذ می داریم ولی اسم مصنف این کتاب را اگر بخواهید ذکر نمائید جناب حاجی سید جواد [کربلایی] است.»⁴³»

پافشاری و اصرار میرزا آقاخان کرمانی بر اینکه اصل کتاب «هشت بهشت» از ملا حاج سید جواد کربلایی است، به این خاطر است که ارزش مندرجات کتاب را در نظر ادوارد براون که شیفته و فریفته نهضت باب بود، صد چندان نماید. در حالی که به خوبی آشکار بود «آنچه از حکمت و دانش غربی در هشت بهشت آمده است از حاجی سید جواد شیرازی [حاج سید جواد کربلایی] نیست و آن حکیم با آن اندیشه های نو آشنایی نداشته

ادوارد براون ایران‌شناس مشهور انگلیسی که بیشتر اطلاعات خود را در مورد باب و بابیان مدیون میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و عده ای دیگر از ازلیان است، به پافشاری های میرزا آقاخان در مورد نویسنده خیالی «هشت بهشت» اعتنائی و اعتمادی نمی کند و در دو موضع مختلف از مقدمه تاریخ نقطه الکاف به صراحت شیخ احمد روحی را مؤلف هشت بهشت معرفی می نماید و نامی از میرزا آقاخان کرمانی به کلی نمی برد.⁴⁵

به علاوه حاج سیدجواد کربلائی طبق نظر بابیان مطلع و آگاه و محققین تاریخ بابیه از پیروان اولیه سید باب بوده، اما از «حروف حی» و در شمار نخستین مؤمنین به باب بشمار نمی رفته است.⁴⁶

بهر روی طبق نظر ویراستار کتاب هشت بهشت، مطالب و مسائل مذهبی و تاریخی فراوانی در متن کتاب دیده می شود که به هیچ وجه با عقاید باب ارتباطی ندارند و در موارد متعددی خواننده با جملاتی چون «این مطلب به کلی بی حقیقت است» یا «این مطلب به این نوع واقع نشده» و «این مطلب هم به این نحو که در متن نوشته واقع نگردیده» روبرو خواهد شد.

چه انگیزه ای سبب تألیف و نگارش کتاب «هشت بهشت» گردیده، خود محتاج بررسی و بحث مفصلی است و این کار را در کتاب «تشیع و سیاست در ایران» در فصل «قضیه باب» تا حدودی مفصلاً انجام خواهیم داد. اما شایسته است در این جا تنها به يك مطلب اساسی اشاره کنیم و فراموش ننمائیم که میرزا آقاخان کرمانی همیشه با احساس و دریافت ذهنی خود زندگی و قضاوت می کرد. هرگاه به چیزی دل بستگی و علاقه ای پیدا می کرد با تمام وجود و در بست در اختیار آن اندیشه و یا فرد مورد پسندش قرار می گرفت، و این روش در مراحل مختلف زندگی وی به روشنی آشکار و هویداست. پس اگر در مسیر زندگی او به ظاهر اشتباهاتی دیده می شود، نباید او را به تنهایی مورد سرزنش و شماتت قرار داد. جامعه و محیط نابسامان پیرامون او هم می باید مورد توجه و تعمق قرار گیرد. در مورد وی این را می دانیم که هر اندازه آگاهی بیشتر، و در امور اجتماعی فعال تر و کوشاتر می گردید، بیش از پیش گستاخ تر و بی قرارتر می نمود.

بهرحال اختلافات میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی با همسرانشان از بین نرفت و

هر دو با پریشانی مسافرت را به زانوی غم در بغل گرفتن ترجیح دادند. شیخ احمد روحی طبق نوشته برادرش از حاج محمد کریم خان کرمانی رئیس شیخیه کرمان که از مخالفین سرسخت و خستگی ناپذیر سید باب و بابیان بود در حلب «استقبال شایان نمود»⁴⁷ در حالی که همه بابیان، به ویژه کرمانیان، حاجی نامبرده را بخوبی می شناختند و کتاب و رسالات معروف وی را در رد اعتقادات «باب خوانده و یا دشمنی های وی را با بابیان دیده و شنیده بودند.

هم زمان با این سرگردانی های فکری و ناکامی های روحی و جسمی «توسط مراسلات» در فکر اصلاح اوضاع نابسامان خویش برآمدند. اما چندان موفقیتی حاصل نشد و میرزا آقاخان در دمشق «کتاب رضوان» را به پایان رسانید و به رسم ادیبان زمان خود دیباچه آن را به نام سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی نوشت و به این وسیله «عطوفت سلطانی را به جانب خود جلب می نماید و مرسومی [حقوق ماهیانه] در مقابل این خدمت برای او مقرر می گردد»⁴⁸ اما این «مرسوم ها» یا به دست میرزا آقاخان نمی رسید و یا آن چنان ناچیز بود که کفاف زندگی حقیر او را نمی داد. به این سبب در نامه ای به آشنایانش در کرمان از شدت درماندگی و تنگدستی می نویسد: «خداوند این طور برادر و مادر نا اهل [و] ناکس هم به کسی نصیب نکند»⁴⁹

تقریباً چهار سال قبل از قتلش در ۷ ذی‌عقده ۱۳۱۰/۳۲ مه ۳۹۸۱ به میرزا علی رضا طبیب، شوهر همشیره اش، در شکایت از زندگی می نویسد: «در ولایت غربت سرگردان و معطل ماندم که مقتدر بر نان یومیه نبودم»⁵⁰ اما با این همه درماندگی و بدبختی از بازگشت به کرمان امتناع می ورزد و به یاد ایام گذشته می نویسد: «چرا باید منت بکشم و دو باره خود را به قبرستان فلاکت کرمان بیندازم»⁵¹، و دو باره از دست مادر و برادر «نا اهل و ناکس» نزد آشنایان چنین گله و شکایت می کند: «اگر دوستی و محبت به قدر ذره ای داشتید می بایست یک قالی، یک گلیم، یک عبا، هیچ نبود دامن کشک برای من بفرستید، یک کاغذی بنویسند که تو مرده ای یا زنده... شاید روزگار قسمت نکرد ما یکدیگر را ببینیم»⁵² و بالاخره به مادر نا بکارش رنجیده خاطر گوشزد می کند: «حرص و طمع مال دنیا شما را بر این داشت که حقوق مادری خود را از گردن من ساقط کردید... در صورتی که من کمال خدمت [و] بندگی را از شما بجا آوردم و هیچ خلاف ادبی و انسانی نکرده... خدا عالم است گاهی ظلم ها و بی رحمی های شما را که نسبت

به من کردید بخاطر می آورم، دو سه ساعت گریه می کنم، بعد رو می کنم به خدا و باز سعادت دنیا و طول عمر شما را از خدا می خواهم. ولی حق آخرت را حلال نمی کنم. اگر خدایی هست و اگر حقی هست و اگر معادی هست... و اگر نیست شما خوش باشید ما هم خوشیم.⁵³»

میرزا آقاخان به واقع از نظر مادی در تنگی و سختی بود و در نامه های که به نا بکارترین مردان دوران خود یعنی میرزا ملکم خان می نویسد به کرات تقاضای کمک و کار می کند. اما تا آنجائی که می دانیم هیچ گشایشی در زندگی وی ایجاد نمی نشود. او به راستی تا آخر عمر هیچ گاه جفای مادر و برادر را فراموش نکرد. در نامه ای آزردهی عمیق خود را از آنان ابراز می دارد. برخی از ندبه های او به گوش ایرانیان تبعیدی و ساکن در غربت آهنگی بسیار آشنا دارد. می نویسد: «در ولایت غربت به هر سختی ست می گذرانم، دردم بر دل خودم هست. اقلأ کسی مرا نمی شناسد. غریب مرگ هم شدم به تخم آنها... البته دیگر مردن بهتر است. بالله چندین بار خواستم خودم را بکشم و آنها و خودم هر دو خلاص شویم.⁵⁴»

زندگی در غربت به میرزا آقاخان که بسیار پر احساس بود بسختی می گذشت. روزگار با نامرادی و ناکامی مداوم همراه بود. با این همه در کوچه و پسکوچه های اسلامبول، شهری که هیچ گاه اقامتگاه مناسبی برای اندیشمندان نبوده و نیست پرسه می زد تا بلکه زندگی را دو باره باز یابد و دوران راحت و بی نیازی به او رخ گشاید.

افضل الملك گزارش می کند که میرزا آقاخان مقداری از روزنامه اختر به خاطر مقالاتش حقوق می گرفت و چند لیره ای هم بابت تدریس در دبستان ایرانیان دریافت می کرد و کمی هم از نسخه برداری آثار خطی عایدش می شد. طبیعتاً این درآمدهای بی ثبات و ناچیز، يك زندگی نا آرام و بی ثباتی را در پی داشت و میرزا آقاخان را هر چه بیشتر با واقعیات دردناک زندگی در کشورهای اسلامی آگاه می کرد.

طنین آوای غم انگیز غربت، بی چیزی و سرخوردگی او را در آثاری چون «صدخطابه» و به ویژه در کتاب فاخر «سه مکتوب»، که شاید شاهکار قلمی اوست به خوبی و روشنی می شنویم. در همین ایامی که هیچ دست آویزی برای شادی نداشت، بر خلاف برخی از ایرانیان پرمدعای آن دوران، و هم چنین این دوران، که برای دریافت جیره و مواجب از ملایان سر از پا نمی شناسند، و چون روسپیان در خوابگاه همه کس

پیدا می شوند، پیشنهاد «مستمری» از طرف دولت و حکومت ایران را با دقت و ظرافتی بی مانند رد کرد و با تلخی جواب نوشت:

«مستمری ولایتی برای آدمی خوب است، یا ملا و طلبه و روضه خوان باشد، یا آن قدر قلاش [پست] و هرزه و یاوه در او بی حیا که به همه جا بیاید و برود و مردم را تعجیز [عاجز] کند تا ناچار باشند مستمری او را بدهند» و نام او را «در سلك ارباب و ظایف در کتابچه [مرده خوران و] کفن نویسان ثبت کنند.⁵⁵»

میرزا آقاخان بی وقفه در تلاش معاش بود و این موضوع مقدار فراوانی از وقت و هم چنین استقلال او را می گرفت و مانعی برای هنرنمایی او می شد در نامه ای به ملکم می نویسد:

«اگر وسیله معاش برای بنده در آنجاها پیدا می شود مرا به لندن برسانید و آن وقت هنر مردان جنگی را ببینید... يك نوع مأموریت و معلمی که کفایت از معاش بنده بکند بجوئید برای بنده، بنویسید تا خدمت شماها را به جان و دل قبول کنم، هرگاه اسلامبول دچار فلاکت و افلاس نبود از اینجا قدری تحصیل [مال] کرده همراه آوردمی. اما چه فایده که این مملکت هم [اسلامی و] فلك زده است.⁵⁶» در آغاز همین نامه شور و شیدای خود را به قلم آورده و علت همه تلاش های میهنی خود را بیان می کند: «بنده هزار درجه بالاتر از همه شما ها دلم از هرج و مرج اوضاع حاضر [میهنم] خونین و جروح است و از زیر لگد رذالت های این ستوران چمش جلاء وطن نموده به غربت و گربت راضی شده ام و خیلی خوشبخت می دانم خود را اگر يك میدان پهناوری به جهت جولان خامه شرر بار و كلك شرنگ آثارم به دست افتد.⁵⁷»...

به درستی روشن نیست که ملکم چه پاسخی به میرزا آقاخان داده، اما همین قدر می دانیم که ملکم یکی از فاسدترین سیاست بازان عصر خود بود و بی تردید با وعده های او را امیدوار نگاه می داشت. لیکن میرزا آقاخان آرام نمی گرفت، پس پیشنهاد دیگری به ملکم کرد که «هرگاه در اسلامبول از انگلیسی و فرنگی و ارمنی آشنا و رفیقی داشته باشید، ماها را به آنها توصیه بفرمائید خیلی ممنونیت حاصل است. مقصودی جز آشنائی فقط نیست. همین قدر بشناسند شاید از معلومات شرقی و یا زبان عربی و فارسی و ترکی و ادبیات طالب شوند، از برای آنها يك نوع استفاده و ممنونیتی است، و از برای ما هم شغل و راه معاش خواهد بود. حتی اگر بعضی کتب هم از کتابخانه ها استنساخ بخواهند ما

دو سه نفر هستیم و مع الممنونیت به اهون [پست تر و خوارتر و در اینجا به معنی ارزان ترین] قیمت استنساخ می کنیم و هرگاه درس فارسی و ترکی و عربی هم بخواهند به اهون وجه و اسهل الطريق می دهیم.⁵⁸»..

خواهش های پیاپی و گوناگون میرزا آقاخان به جای آنکه سبب گشایش کار معاشش گردد، باعث برآشفتگی ملکم می شود. نامه جوابیه ملکم در دست نیست اما با خواندن نامه دیگری از میرزا آقاخان می توانیم دریابیم که عکس العمل ملکم در مقابل خواهش اخیر میرزا آقاخان چگونه بوده است، زیرا وی در نامه ای به ملکم می نویسد :

«درباب این که استدعا نمودم بنده را به چند نفر از رفقای فرنگی، خواه اهل سفارت ها و خواه تجار و سایرین معرفی و توصیه بفرمائید که آشنای حاصل شود و هرگاه از معلومات شرقیه بخواهند، مراجعت به حقیر بکنند، محض این است که تصدیق جناب مستطاب اشرف عالی در این موارد معتبرست و منشأ اثر خواهد شد، و ماهم چند نفر در اسلامبول از برای تحصیل معاش به غیر از این که از دست رنج خود حاصل نمائیم و در مقابل زحمت و خدمت خود اجری بگیریم [فکر دیگری] در سرما نبوده و نیست.⁵⁹».....

ملکم «روزی نامه قانون» را توسط ادوارد براون برای میرزا آقاخان می فرستاد . احتمالاً واسطه آشنای ملکم و بعدها سید جمال الدین اسدآبادی، ادوارد براون بوده است . میرزا آقاخان از علاقه و شیفتگی مستشرق نامبرده به مذهب باب و بابیان بخوبی مطلع و آگاه بود . به همین سبب براون را در نامه های خود به عنوان «رفیق محترم انگلیسی» و «میستر ادوارد براون که واسطه ذریعه بنده است» یاد می کند، و بعید نیست که کتاب «هشت بهشت» را شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان به توصیه و تشویق براون⁶⁰ نوشته باشند .

اینگونه روابط خالی از خطر نبود، زیرا که جیره بگیران استعمار اشتهار داده بودند که میرزا آقاخان «جاسوس انگلیس» است .⁶¹ به ویژه برخی از هم مسلکان و دوستان وی تفتین و فساد را به آنجای رسانده بودند که میرزا آقاخان آزردگی خود را در نامه ای به ملکم ابراز داشته و با صراحت و روشنی خشم و دلشکستگی و رنجوری خود را از میرزا حسین نراقی که مسبب همان شایعات بود بیان کرده است . این دوستان ریایی، وی را بیشتر از مخالفان و دشمنانش آزار می دادند وی می نویسد :

«میرزا حسین شریف داماد آقا محمد طاهر است که پدرش يك ملای نراقی بوده و خودش و طایفه اش همیشه به نان حلوا خوردن و کلاشی گذران کرده، این شخص منتهای آرزو واقصی آمال خود را در دخول به دایره دیوانیان می داند.. این بدبخت با پدرش ملا جعفر نراقی که از صنا دید بایبه بوده ...حالا این حیوان بیچاره به سمت داماد آقا محمد طاهر و اظهار عداوت و دشمنی با آدمیت⁶² می کند. در مورد همین داماد سرخانه و «حیوان بیچاره» میرزا حسین نراقی، میرزا آقاخان به ملکم می نویسد :

«از بنده به هزار زبان و تملق خواهش نمود که عقاید شیخیه و بایبه را برای او بنویسم و احکام شریعت باب را هرچه مطلع فهرست کنم و می گفت برای رفقای انگلیسی خود می خواهم بنده گول آن حیوان مکروه و جانور منفور [میرزا حسین نراقی] را خورده و چندی زحمت کشیده مقاصد او را تدوین نموده، قراری که با بنده گذارده بود پول آنها را بدهد، هرچه کردم نداد و به عوض این، جمعیتی از تجار و مقدسین ایرانیان را در خانه خود جمع نموده آن کتاب خط حقیر را با روزنامه [شماره] هشتم قانون آورده به مردم نشان می دهد که میرزا آقاخان کرمانی ببینید دشمن دین و دولت و ملت است باید او را سنگسار کرد⁶³»

میرزا آقاخان بی خبر از دسیسه های مودیان انگلیس و مأمورین آنان در نامه ای دیگر به ملکم که خود از عمال انگلیس بود و روزنامه «قانون» را با کمک مالی آنان در لندن بچاپ می رسانید می نویسد :

«آن جانور مکروه تاریک خیال، یعنی حاجی میرزا حسین شریف [کاشانی نراقی] دست از فضولی و هواداری جانوران و اذیت آدمیان بر نمی دارد. آنچه بنده تحقیق کرده ام این جانور دو سه نفری از آن اشخاص ساده لوح هندوستان را به شعبده و نیرنگ فریب داده که شما پاره ای اقدامات بکنید در باب ترقی اسلامیت و اضمحلال انگلیس [!] مانند پروتستانها که برای ترویج دین خود می کنند. آن بیچاره ها پولی روی هم گذارده در بانک نهاده [احتمالاً از سود آن] به این شخص ماهی پانصد روپیه می دهند که دین اسلام را رواج بدهد و ریشه انگلیس را براندازد. بهمین واسطه آمده خود را داماد آقا محمد طاهر [مدیر روزنامه اختر] نموده و هر روز به آقا محمد طاهر اصرار دارد که ظلمهای انگلیس را در هندوستان و بد خیالی او را در باره اسلامیان نشر و طبع کنند. بهر صورت دلم بحال آن بیچاره های ساده لوح هندی می

سوزد، که وقتی هم می خواهند برای پیشرفت اسلامیت اقدام کنند پول خود را به چنین جانور مکروهی که هیچ حیثیت را در دنیا دارا نیست، نه از علم و نه از تقوی و دیانت و نه از ادراک و شعور، می دهند.⁶⁴»

میرزا حسین نراقی کیست و چرا میرزا آقاخان با آن همه احساس میهنی نسبت به او خشمگین و از او در نامه های خود به ملکم بزشتی یاد می کند؟ خواندن سطوری از تاریخ ایران، ما را به ماهیت واقعی «حاج میرزا حسین نراقی»، یکی از مأمورین مرموز دولت انگلیس در شرق آشنا می کند و آگاهی های غم انگیزی را به همراه می آورد و تازه متوجه می شویم و دلیل نسبت دادن جاسوسی از جانب وی به میرزا آقاخان را در می یابیم. هدف او، بمانند همه جاسوسان حرفه ای این بود که توجه کنجکاوان و خرده گیران را از اعمال و هدفهای خود منحرف و به کسانی معطوف دارد که روحشان پاک و وجودشان از عشق به میهن و نفرت از استعمار لبریز بود.....

«آخوند ملا محمد جعفر نراقی کاشانی... پس از تحصیل مقدمات و دیدن سطوح برای تکمیل معلومات خویش به نجف رفته و درحوزه درس شیخ محمد حسن اصفهانی صاحب جواهر الکلام و شیخ مرتضی انصاری به تحصیل می پردازد... سپس به کربلا رفته در حوزه درس سید کاظم رشتی [جانشین شیخ احمد احسائی] پیشوای معروف شیخیه داخل و مشغول میشود... بر اثر مطالعه در آثار شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی پیشوایان شیخیه بجانب مسلك شیخیه متمایل شده و شیخی می شود. پس از درگذشت سید رشتی در سال ۹۵۲۱ قمری [۳۴۸۱ م]... میرزا علی محمد شیراز [به سال ۱۰۶۲۱ هجری/ ۴۴۸۱ م]... خویشتن را باب امام [غایب] معرفی می کند... آخوند ملامحمد جعفر صاحب عنوان پس از مطالعه آثار سید باب و ملاقات با بعضی از خواص اصحاب وی از شیخیگری به بابیگری میگرود و از پیروان پروپا قرص سید باب میشود... پس از چندی بسبب اشتهاش به بابیگری مجبور به ترك کاشان شده و به کاظمین می رود و [متمایل به صبح ازل میشود و بفرقه ازلی میگرود].

در سال ۰۸۲۱ قمری [۳۶۸۱ م] که بابیه بغداد را به اتفاق میرزا حسینعلی بهاء و صبح ازل از بغداد به اسلامبول تبعید می کنند، صبح ازل سرپرستی میرزا نورالله با مادرش مریم خانم، معروف به قانته را بعهده او واگذار می کند... میرزا بزرگ خان سرکنسول ایران در بغداد که در سال ۶۸۲۱ قمری [۹۶۸۱ م] به ایران آمد، آخوند ملامحمدجعفر را با

پسرش میرزا حسین و [پسر صبح ازل] میرزا نورالله را با خود به ایران آورد... پس از ورود به تهران در انبار زندانی می شوند و همه آنها را کُند و زنجیر می کنند... و سرانجام در سال ۶۸۲۱ قمری [۹۷۸۱م] او را مسموم می کنند و به روایتی او را در آنجا خفه می کنند و شیخ مهدی [پسر ارشد ملامحمدجعفر] جنازه او را از انبار بیرون آورده و در سر قبر آقا [در جنوب شهر تهران] دفن می کنند⁶⁵»،

«پس از مرگ او دیگران [پسرش میرزا حسین کاشانی نراقی و میرزا نورالله پسر ازل] رهایی می یابند و میرزا حسین صاحب عنوان پس از رهایی از زندان در دستگاه انگلیسها داخل می شود. [میرزا حسین نراقی] سالها در هندوستان در اداره سیاسی انگلستان مشغول بکار بود و خدمات برجسته ای بوجه احسن نسبت به دولت انگلستان انجام می داد. دولت انگلستان در اداء خدمات ذیقیمتش [در پیری] مبلغ یکصد هزار لیره بعنوان پاداش و نشان حمام The Order of the Bath به وی داده و بعد او را از خدمت معاف کردند. نامبرده [در اواخر عمر] در مصر رحل اقامت افکند و یا در آنجا هم از طرف دولت انگلستان مأمور بود و چون دارای نشان حمام بود معروف شده بود به سر حاج میرزا حسین شریف کاشانی [نراقی]. در ایامی که در مصر می زیست بسیار با تعین زندگانی می کرد از آن جمله در کالسکه چهار اسبه سوار می شد و در حر مسرای خویش چهار زن داشت و از هیچ يك هم اولادی نداشت... در این ایام حاج میرزا حسین شریف ناگهان در گذشت و در همان ایام شهرت داشت که... او را مسموم کرده اند.⁶⁶»

میرزا آقاخان بارها خشم و دل شکستگی و رنجوری خود را از میرزا حسین نراقی بیان کرده است اما چه سود که این گونه هم مسلکان، وی را بیشتر از مخالفان و دشمنانش آزار می دادند. این گونه افراد، با همان تاکتیک و تکنیک میرزا حسین نراقی، هر زمانی یافت می شوند و اکنون هم میان ما ایرانیان فراوانند.....

در همین ایامی که میرزا آقاخان مشغول مکاتبه با ملکم بود، سروکله سید جمال الدین اسدآبادی در اسلامبول پیدا شد. سید جمال او آخر سال ۱۹۸۱/۹۰۳۱ و یا اوایل سال ۲۹۸۱/۰۱۳۱ به دعوت رسمی سلطان عثمانی به اسلامبول آمده بود تا طرح و برنامه «اتحاد اسلامی» را در آنجا پیاده نماید.

سید جمال الدین سالهای متمادی با مأمورین اداره مستعمرات انگلیس روابط بسیار

نزدیک و صمیمانه ای داشت و جالب آن که سید جمال الدین به مأمورین امپراتوری انگلیس آن چنان توصیه های سودمندی کرده بود که انگلیسیان به اشکال مختلف امتنان خود را ابراز، و اصولاً برنامه ریزان اتحاد اسلامی کسانی جز مأمورین عالی رتبه ادراه مستعمرات و وزارت خارجه انگلیس، پس از گفتگوهای طولانی با سید جمال الدین در لندن نبودند. مأمور اجرای این برنامه، خود سید جمال الدین اسدآبادی بود. در حقیقت سید آلت دست و یکی از اسرار آمیزترین مزدوران استعمار بشمار می رفت، که تاکنون در خاورمیانه پیدا شده است.⁶⁷

سید جمال الدین بلافاصله پس از ورود به اسلامبول به دستور سلطان عثمانی در کنار قصر شاهی در محله نشان تاش در خانه مجالی جای گرفت. سید با پشتیبانی سلطان و درباریان عثمانی در صدد عملی کردن برنامه «اتحاد اسلامی» برآمد.

هدف از برنامه «اتحاد اسلامی» این بود که کشورهای افغانستان، هندوستان، نواحی مسلمان نشین مرزهای جنوبی روسیه، ایران و امپراتوری عثمانی که شامل عراق، سوریه، فلسطین، لبنان، اردن، عربستان سعودی و تمامی شیخ نشین های جنوبی خلیج فارس میشد، زیر پرچم اتحاد اسلامی جمع کند و گرداگرد مرزهای مستعمرات انگلیس در خاورمیانه و آفریقا و آسیا سد محکمی در مقابل روسیه تزاری به وجود آورد تا منافع امپراتوری انگلیس را از شر روسهای زیاده طلب حفظ نماید.

هرچند که بظاهر سلطان عثمانی، طبق برنامه فرنگیان می بایست در رأس اتحاد اسلامی قرار بگیرد، اما در عین حال، عثمانی ها متوجه بودند که این طرح، غیر مستقیم یورش مودیانیه ای ست به مرزهای امپراتوری خود عثمانی. به همین سبب تصمیم گرفتند که سید را به اسلامبول نزد خود بیاورند و فعالیت های او را تحت نظر بگیرند.

نخستین بخش از برنامه اتحاد اسلامی فشار به ناصرالدین شاه قاجار برای پیوستن به «مرزهای سبز» بود. این کار سبب وحشت دربار ایران گردید. سفیر ایران ناظم الدوله در اسلامبول مأموریت یافت تا نگرانی شاه و درباریان را به سمع سلطان عثمانی برساند. خواندنی آنکه سلطان عثمانی نظر ناصرالدین شاه را تصدیق می کند و می گوید به عرض شاه قاجار برسائید که «عقیده من هم در باره سیدجمال الدین همان عقیده شاه است، ولی برای جلوگیری از تحریک و فساد بین اعراب که به تحریک انگلیس ها می کرد او را دعوت کرده و اینجا آورده ام، یقین داشته باشید که نمی گذارم بر ضد منافع ایران چیزی

بگوید و بنویسد.⁶⁸»

میرزا آقاخان و دیگر ایرانیانی که از ظلم حکومت قاجاریه در سراسر امپراتوری عثمانی آن دوران، خصوصاً در اسلامبول، فلسطین، عراق، و قبرس و مصر سرگردان و آواره بودند، بدون آگاهی از ماهیت مأموریت سید جمال الدین و تا حدودی ساده لوحانه در بست در تله سید جمال الدین و برنامه و نقشه «اتحاد اسلامی» افتادند.

در همین زمان میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و اطرافیانش به سید جمال الدین پیوستند. قضیه چنین بود که «سید انجمنی از دانشمندان شیعه مذهب ایرانی و غیره [ایرانی] تشکیل داده، بدست آن انجمن، شروع به انجام خدمت می نماید.»⁶⁹ این انجمن یازده نفر عضو داشت که هفت نفر از آنان دوستان و آشنایان و هم مسلکان میرزا آقاخان، و بقیه از شیعیان ترک ساکن اسلامبول بودند.⁷⁰

رهبری و ریاست انجمن بعهده خود سیدجمال الدین اسدآبادی، که سنی مذهب و حنفی مشرب بود گذارده شده بود.⁷¹ سه نفر از اعضای انجمن شیعیان حاجی میرزا حسن خان خبیرالملک، شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی، پس از مدت کوتاهی سر بر سر این انجمن شیعیان ساخت انگلیس گذاشتند. نفر چهارم شیخ افضل الملک کرمانی برادر شیخ احمد روحی پس از قتل برادر و هم مسلکانش به ایران بازگشت و کتبی در رد بهاءالله نوشت و منتشر کرد....

طبیعی بود که تشکیل و فعالیت «انجمن شیعیان ایرانی» در اسلامبول وسیله دولت انگلیس، از دید تیزبین جاسوسان روسیه تزاری پنهان نماند. بهمین سبب روسها دست بعمل متقابل زدند و در تبریز وسیله یکی از عمال خود به نام «حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی» در محل سفارتخانه روس، با نامی بمراتب فریبنده تر به تشکیل «انجمن اسلامی» پرداختند و عده ای ملا و آخوند که همگی جیره خوار و نوکر روسها بودند در آن انجمن عضو شدند و آشکارا در کنسولخانه روس شروع به فعالیت کردند.⁷²

سید جمال الدین در جلسه افتتاحیه انجمن شیعیان برای تشریح هدف های انجمن، خطابه ای ایراد کرد. وی مدعی بود که تنها راه رهای و ترقی تمامی مسلمانان بازگشت به قوانین و احکام صدر اسلام و دوران رسول الله است، و وظیفه مسلمین شرکت در اتحادیه اسلام و برای روشن شدن قضیه، سید متمسک به مثالی شد که: «محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم ناخدای کشتی اسلام بود، حال کشتی دچار طوفان و مُشرف به

غرق است»، پس وظیفه سرنشینان این کشتی طوفان زده اتحاد کلمه است تا از غرق کشتی اسلام جلوگیری شود، و نباید که مسلمین «به اختلافات جزئی بین خود «سرگرم باشند»⁷³.

انجمن شیعیان ایرانی با این خطابه شروع به کار کرد. نکته قابل توجه آنکه از تشکیل انجمن سنیان برای اعتلاء و اتحاد اسلام تا کنون خبری و سندی بدست ما نرسیده و در آثار قلمی طرفداران سید جمال الدین نشانی از آن دیده نمی شود. در حالی که خود سید جمال الدین و نودوینج در صد مسلمانان جهان سنی مذهب بودند. طبق اسناد موجود سید جمال الدین در انگلستان به مأمورین انگلیسی گوشزد کرده بود که می بایست نخست ایرانیان را در تله «اتحاد اسلام» انداخت، آن وقت خواهید دید که بقیه کشورهای اسلامی خود بخود به اتحاد اسلام خواهند پیوست. انگلیس ها بخوبی می دانستند که کشتی اسلام مدتهاست بگل نشسته و متوجه این بودند که این کشتی پوسیده و فرسوده را فقط و فقط برای يك زمان بسیار کوتاهی می توان، برای هدف های سیاسی خاصی بحرکت درآورد. ویلفرید بلنت در سال ۵۸۸۱ میلادی (۳۰۳۱ هجری) سید را به لندن دعوت کرد. سید در خانه بلنت مأمور عالی رتبه وزارت مستعمرات انگلستان، سه ماه مهمان بوده و در همین خانه بکرات با سرّ دراماند ولف که بعداً وزیر مختار انگلیس در ایران شد و لرد سالیزبوری نخست وزیر انگلیس و از همه مهمتر رئیس اداره هندوستان لرد راندولف چرچیل پدر سروینستون چرچیل نخست وزیر اسبق انگلیس و سید جمال الدین اسدآبادی ملاقات و به بحث و بررسی مسائل خاورمیانه، یعنی کشورهای اسلامی، به تبادل نظر پرداختند. ویلفرید بلنت میزبان سید جمال الدین اسدآبادی در خاطرات خود گزارش جالب و دقیقی را می آورد و می نویسد:

«در سال دیگر [۵۸۸۱ میلادی] گلاستون از کار برکنار و لرد راندولف چرچیل که من با او روابط دوستانه ای داشتم به وزارت هند منصوب گردید و اسبابی فراهم آورد که جمال الدین به لندن آمده برای بررسی در شرایط توافق ممکنه میان انگلستان و اسلام، او دیدن نماید. او سه ماه مهمان من بود، چندی در کراپت و مدتی در لندن بسر بردیم. از این مصاحبت و مجالست بسیار با هم نزدیک و خودمانی شدیم من او را به چندین تن از دوستان سیاسی خود به ویژه چرچیل و ولف معرفی و نزدیک کرده و یادداشت های

سودمندی از گفتگوهایشان در خانه خود دارم. يك بار قرار بر این شد که او به همراهی ولف برای مأموریت مخصوصی که برای ابلاغ به سلطان [عثمانی] داشت با نظریه خود برای آزمایش نفوذ به ایشان در نقش پان اسلامیسیم [وحدت اسلام، اتحاد اسلام، وحدت کلمه] و عبدالحمید [سلطان عثمانی] با تصفیه اموری که به تخلیه مصر و بستن پیمان با عثمانی، ایران، افغانستان بر ضد روسیه می انجامید به اسلامبول بروند «... ویلفرید بلنت در روز ۲۲ جولای ۱۸۸۱ به دنیال مطلب قبلی می نویسد:

«گرچه نام او [سید جمال الدین اسدآبادی] در لیست سیاه است و همه او را دشمن سرسخت انگلیس می دانند ولی هرگاه او دارای چنین شهرت و سوابقی نبود چگونه می توانست برای ما فایده ای داشته باشد.⁷⁴»..

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و عده ای دیگر از ایرانیان بی خبر از دسایس مأموران انگلیس در جلسه انجمن «شیعیان ایرانی» شرکت و با شور و حرارتی غیر قابل توصیف در انتشار فکر اتحاد اسلامی علیه منافع روسیه تزاری تلاش می کردند. یکی از شاهدین این قضیه و از هم نشینان سید جمال الدین اسدآبادی در یادداشتی مفتونی و شیفتگی میرزا آقاخان را چنین شرح می دهد:

«میرزا آقاخان... به سبب سادگی لوح و طبع خیال آزمای بلند پرواز خود، چندان شیفته گفتار و کردار سید بود که این بیت [از بوستان سعدی] را همیشه در حق او بر زبان داشت:

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم

زهر جنس در نفس پاکش علوم

میرزا آقاخان... به عشق جمال الدین زمزمه های از این قبیل می کرد و فینه [کلاه ترکی] را کج نهاده و ابرو افکنده به تأثیر يك جذبه شدید رقص کنان و سراسیمه وار در کوچه های اسلامبول می گشت و چنانکه شاعر گوید:

رشته برگردنم افکنده دوست

می کشد هر جا که خاطر خواه اوست

سراپا محو جمال الدین [اسدآبادی] بود.⁷⁵»...

در تأیید همین مطلب که میرزا آقاخان با تمام احساسش «سراپا محو جمال الدین بود»، متن نامه ایست که شیخ احمد روحی در زندان ترابوزان به مادر خود نوشته است.

وی می نویسد:

«مادر مهربان من، قربانت شوم... شرح حال را بخواهید طولانی است مختصرش این که چهار ماه است گرفتار دو پادشاه اسلام به واسطه خدمت بزرگی که در اتحاد ملل اسلامی به آنان نموده ام با جمعی دیگر از مردمان متدین عاقل. چندی قبل یعنی دو سال قبل، خونگاری روم از جناب سید جمال الدین افغانی [احتمالاً شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی نمی دانسته اند که سید جمال الدین اهل اسدآباد همدان و ایرانی است] که خیلی مقرب و دوستش بود خواهش نمود که هرگاه بتوانید، ملل اسلامی را به يك اتحاد سیاسی دعوت نمائید که اگر سایر ملل عیسویه [منظور روسیه تزاری رقیب انگلیس است] بر ضد ما برخیزند، هرچه مسلمانان روی زمین است با هم متحد باشند در اینکه یکدیگر را معاونت نمایند و ما با جمعی مردمان دانا و آگاه نوشتجات بسیار [نامه هائی که به غلط به سید جمال الدین نسبت داده می شود]، اول به علمای [شیعه] بغداد نوشتیم و آنان هم در نهایت امتنان قبول نمودند و عرایض در این باب به سلطان عثمانی نوشته این کار مایه اعتبار و اشتهار ما در دولت عثمانی شد و بنا بود به ما احسان ها و اکرام ها نمایند...

[اما اکنون] بنده و سرکار خان [میرزا آقاخان] و جناب حاجی میرزا حسن خان [خبیرالملک] ژنرال قونسول سابق اسلامبول را روانه طرابوزان که از اینجا به ایران ببرند نمودند... و اکنون سه ماه است در نهایت احترام از ما نگاهداری نموده و چهار نوکر به خدمت ما گماشته و در هتل بسیار اعلائی منزل داده اند تا این که چند روزی گذشته باز ما را به اسلامبول عودت بدهند.⁷⁶»...

میرزا آقاخان و رفیقش در زندان دو پادشاه جاهل و مستبد گرفتار شدند و «در این میانه حضرت شیخ اجل و سید اکرم [سیدجمال الدین اسدآبادی] هر روز در سرای [قصر نشان تاش، به خدعه و دسیسه مشغول] ... و شبها در افطار همایونی⁷⁷» روزگار سپری می کرد. وی نه تنها شوری در مبارزات آزادیخواهانه ایرانیان ایجاد نکرد، بلکه بر طبق نقشه انگلیسیان «فی الجمله تنبلی» بوجود آورد.

میرزا آقاخان در همین زمان با سرخوردگی می نویسد: «حضرت سید هنوز بخانه نو تشریف نبرده اند. این روزها خانه را تفریحات [فرش] می نمایند. وعده داده اند که پس از انتقال بخانه [نو] شرح حال خود را بنگارند. از روزیکه بنده خدمت حضرت ایشان

مشرف شده ام فی الجمله تنبلی در خود احساس می کنم. تطابق میان حال مرید و مرشد نیز امری از قدیم مسلم بوده «...و» حضرت شیخ اجل بعد از آن همه های و هوی و ضرب و جرب که نشان داد باز ایشان را به ملائمت و مدارا آرام کردند «و بالاخره «حضرت شیخ [جمال الدین اسدآبادی] در خانه [مجلل] خود به استقلال نشسته و چند نفر نوکر گرفته از صبح تا شام به پذیرایی مردم مختلف از هندی و تازی و افغانی و مصری و ایرانی و ترک و سودانی مشغولند. غیر از این هیچ کاری دیگر ندارند.⁷⁸»

بی تردید میرزا آقاخان آرام آرام متوجه اوضاع خطرناک و غم انگیز خود و هم میهنانش شده بود. او در آخرین ایام حیات نابسامان و اندوه بار خود دریافته بود که خبرچینان سفارت ایران، جاسوسان دولت عثمانی و مأمورین ایرانی دولتهای استعماری، آنچنان در میان ایرانیان به اشکال و عناوین مختلف برفت و آمد و دسیسه و توطئه مشغولند و آنچنان تارهای خیانت و نادرستی تنیده اند که جز گوشه گیری و گوشه نشینی و نوشتن آخرین نعره های خفه شده در حلقوم خود، چاره ای ندارد. به همین سبب بود که از همه چیز و از همه کس دوری می کرد. سرخوردگی او از مردمان زمانه خویش آنچنان در جان و روحش ریشه گرفته بود که حتی به رفیقان دوران جوانی و همزمان قدیمی خود نیز اعتمادی نداشت. در این ایام در نهانی مشغول نگارش «سه مکتوب» و «صدخطابه» شد. آشنایانش پس از دستگیری او تازه دریافتند که چرا او گوشه تنهایی گزیده بود.

میرزا آقاخان در نامه ای که شاید از آخرین نامه های وی به ملک بشمار رود، اعتراف و اشاره به آینده بیمناک و هراسناک و سرانجام پر از مخاطره و مهلك زندگی خود می کند و می نویسد:

«یکی از رفقای اصفهان کاغذی مشتمل بر هزار التماس و آه و ناله و التجاء می نویسد که امان است، مبدا کاغذ برای من بنویسید یا چیزی بفرستید، که هرکس این روزها اسم شما را در طهران ببرد یا بدانند با شما مکاتبه دارد دیگر کار او تمام است... دیگری از محررین و منشیان امین السلطان که سالها با حقیر دوستی دارد بطور مخفی... بحقیر بطور اشاره نوشته که سفیر اسلامبول چیزهای فرق العاده از دست شما بطهران نوشته و چنان خاطر صدارت عظمی و سلطنت صغری مکدرست که بهر طور باشد جلب شما را از اسلامبول به طهران طالبند و اصرار دارند که

سفیر، شما را روانه ایران نماید...

باری بنده هم تا می توانم مقاومت میکنم و قتیکه نتوانستم فرار میکنم می آیم به اروپا . ولی این قدر باید مرحمت بفرمائید که بیش از پیش یا در پاریس یا در وین و برلین هر نقطه که صلاح بدانید برای معلمی السنه شرقیه اعم از فارسی و عربی و ترکی جایی برای بنده معین فرمائید که همین قدر امرار وقتی بشود . امیدوارم اساس این حضرات به اینجا ها نکشد و زود از هم متلاشی شود . دولت علیه عثمانی هم گمان نمیکند آنقدر نامرد باشد که مرا تسلیم به حضرات بکند»....

میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی نه به درستی شخصیت ملکم را می شناختند و نه از ماهیت مأموریت واقعی سید جمال الدین آگاهی داشتند . آنان از آن جای که از قربانیان استبداد بودند و سرگردان و تحقیر شده در غربت زندگی مشکلی را می گذرانند، به مانند ایرانیان دوران ما، به هر هیجان و حرکت ظاهراً ضد استبدادی روی می آوردند و از صمیم قلب پشتیبانی و موافقت خود را اعلام می داشتند.

نه تنها میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و دیگر نام آوران « انجمن شیعیان ایرانی»، بلکه عده دیگری از ایرانیان آواره به واقع چنین فکر می کردند که ملکم و سید جمال الدین برای کسب آزادی و ترقی و تجدد توده ایرانی قیام کرده اند.

از همه مهتر آنکه « چند نفر از حضرات بابی ... میان ایشان زبان زد و مشهور است که می گویند یکی از علامات ظهور قایم فرود آمدن [رجعت] عیسی از آسمان و رواج دادن دین قایم است . این حضرات را اعتقاد این شده که میرزا ملکم خان همان عیسی [مسیح] است که احیای نفوس مردگان می نماید ... و عنقریب دین امام [مهدی] بنفحات عیسوی رواج خواهد گرفت گویا در این خصوص از رئیس آنها [صبح ازل] تصریحی شده، مختصر این که جناب اشرف را خیلی مقدس می دارند یقین بدانید صاحب استاتو [مجسمه] خواهید شد.⁷⁹»...

میرزا آقاخان بار دیگر در نامه ای با همین مضامین به ملکم از قول « پسر یکی از اوصیای باب » که احتمالاً شیخ احمد و یا برادرش شیخ افضل کرمانی بوده می نویسد : « از جناب مستطاب عالی نهایت تمجید و احترام را دارد بطوری که اسم سرکار را با کمال تعظیم می برد . می گوید از مبادی عالی [صبح ازل] نص صریح رسیده بر این که شخص او [یعنی ملکم شارلاتان] رجعت عیسوی است و نصرت بزرگ می نماید

ادوارد براون و دیگر ایران شناسان آن دوران به روشنی می دانستند که بابیان اقلیت پر شوری هستند که بر سر آرا و عقاید خود پافشاری غیر قابل وصفی نشان می دهند و از پیکار و مقاومت در مقابل قشون دولتی ترس و بیمی بخود راه نمی دهند. هم چنانکه در قیام های خونین بابیان در قلعه طبرسی و شهر زنجان و نیریز و دیگر نقاط ایران، نشان دادند که حاضرند بکشند و کشته شوند. اما میرزا تقی خان امیر کبیر با سرسختی و شدت هر چه تمامتر نهضت بابیان را که در نخست، به هیچ وجه جنبه ضد دولتی نداشت و فقط يك جنبش معنوی و دینی بود، به تشویق ملایان درهم کوبید و عده بیشماری تبعید و تعدادی از بابیان از ترس جان راهی دیار غربت شدند و ایران میهنشان را ترك کردند. از همین زمان آوارگی و در بدری بابیان در کشورهای اسلامی و سرزمین های امپراطوری عثمانی آغاز شد.

این کاملاً طبیعی بود که این آوارگان از وطن رانده که زندگی را با فلاکت میگذرانند راحت نخواهند گرفت و زندگانی را به خاموشی و آرامی ب پایان نخواهند برد و در هر کجا که باشند تلاش های پنهانی خود را علیه دولت و حکومت مستبد و ظالم قاجاریه ادامه خواهند داد.

این سرشت همه حکام مستبد است. دولت های «مطلقه» و استبدادی بجای آنکه جامعه را به آرامش و تفاهم متقابل دعوت نمایند و سیاست های منطقی و عاقلانه ای را برگزینند تا همه کس روی امنیت و آسایش ببیند، به سرکوب مخالفان می پردازند و آنان را کشتار و یا وامانده و مملو از خشم و نفرت روانه دیار غربت می کنند.

ملکم و سید جمال الدین اسدآبادی دانسته و مزورانه با سران بابی تماس های برقرار کرده بودند و در نظر داشتند در يك شورش احتمالی از طرفدران و مؤمنین پر شور سید باب سود ببرند.

اطلاعات سید جمال الدین در مورد بابیان بسیار گسترده و قدیمی تر از آشنای وی با میرزا آقاخان و دوستانش در «انجمن شیعیان ایرانی» بود. هر چندکه به ظاهر و گاهی در مقابل دیگران از بابیان انتقاد می کردو بد می گفت.⁸¹ لیکن همیشه و آشکارا با آنها رابطه دوستانه ای داشت. او به خوبی می دانست که تعداد بابیان در چه حدودی می

تواند باشد، در چه شهرهای اقامت و فعالیت دارند، به چند فرقه و گروه تقسیم شده اند و خصوصاً اطلاعات وی در مورد نفوذ صبح ازل و بهاءالله دو رهبر متنفذ بابیان بسیار وسیع و کامل بود. این اطلاعات درست ده سال قبل از آشنای با میرزا آقاخان جمع آوری شده بود و چنانچه اسناد و مدارک بی شماری نشان می دهند این اطلاعات را در اروپا و برای دولت های اروپایی جمع آوری می کرد.

میرزا شریف، مستوفی اسدآباد، پسر میرزا حسین مستوفی و برادر بزرگ میرزا لطف الله خواهرزاده سیدجمال الدین در نامه ای که در جواب سئوالات سید به تاریخ ۵۱ رمضان ۱۰۳۱ مطابق با ۹ ژوئیه ۴۸۸۱ مرقوم و به پاریس ارسال داشته می نویسد:

«فقره دیگر، در جمیع ولایات ایران جمعیت کثیری طالب میرزا حسینعلی [نوری] عکاو می باشند که حدّ و وصف ندارند. کتاب های چند از او در دست دارند بمثل بیان [بیان از آثار سید باب به دو زبان عربی و فارسی نوشته شده] و ایقان [از آثار بهاءالله] و غیره و غیره شب و روز ب فکر و ذکر او هستند و او نیز خود را ملقب به بها نموده، مردمان عوام را می فریبد. تفصیل حالت او را البته جناب عالی بهتر مطلع میباشد هرگاه صلاح بدانید و ممکن باشد مختصر کتابی ردّ او را بیان فرموده در ایران به یادگار بگذارید خالی از ثمر نخواهد بود.⁸²»

میرزا لطف الله خواهر زاده سید جمال الدین در تاریخ ۱۰۳۱/۴۸۸۱ میلادی در نامه ای که از اسدآباد همدان در جواب مکتوب سیدجمال الدین به پاریس ارسال داشته، با توجه به این نکته که آشنای میرزا آقاخان با سید جمال الدین اسدآبادی، تقریباً ده سال بعد و در سال ۱۳۱۰ مطابق با ۳۹۸۱ میلادی اتفاق افتاده، در جواب سئوالات سیدجمال الدین اسدآبادی که از اوضاع بابیان در ایران سؤال کرده می نویسد:

«اگرچه جناب عالی از ظهور بابی ها مستحضر میباشند. لیکن نه باین قسم که این اوقات در ایران مشاهده میشود. این ظهور را جدید و سید علی محمد باب را مبشر بظهور خود قرار داده، کتابهای بسیار و الواح بی شمار او [منظور بهاءالله است] در هر بلده و قصبه و دهکده پیدا می شود. چنان همهمه و ضوضاء [غوغا، داد و فریاد] در خلق است که بوصف نمی گنجد و این شخص ادعا کننده نوری الاصل و عکاو المتوطن، موسوم به حسینعلی و مشهور به بهاءالله می باشد. [ادعای] امر جدید دارد و بیان جدید. اکثر اهالی ایران بسوی او توجه دارند و اکثر متتابعین او از کلیمی ها

و مسیحی و اهل تشیع است. جماعت در اویش مدح او را در کوچه و بازار آشکار میگویند تا بحدّ خوالی آباد هشت نفر اطاعت امر او را دارند، در همدان دویست نفر متجاوز و در خود طهران بسیار و هم چنین در سایر بلاد آشکارا نه پنهان هستند و این اوقات در هر محفل و مجلس ذکر او میباشند و شورش عظیمی در حقیقت واقع شده مبلغین او مثل آقای آقا جمال پسر حجة الاسلام بروجرد در طهران بامر تبلیغ مشغول و شیخ علی محمد و شیخ محمد از بغداد الی کرمانشاهان و سنقروالی آباد و همدان جناب زین المقربین در موصل و میرزا محمود در اصفهان و میرزا حبیب الله و غیره در توسیرکان و کردستان و جاهای دیگر بامر تبلیغ مشغولند در پیش شاه و رعیت و حکام و مجتهدین این معنی را کالشمس فی وسط السماء میخوانند. شصت نفر از رؤسای آنها را سال گذشته بحکم نایب السلطنه امیر کبیر پسرشاه در انبار انداخته پس از چندی اکثر آنها را مرخص فرمودند و پنج شش نفر آنها هنوز باقی است. از قتل کردن و انبار انداختن چاره آنها نمی شود. گویا این تازگی از شاه قدغن شده که کسی مزاحم این طایفه نشود اینها هم يك ملتى باشند. بهر جهت يك نفر صاحب علم یقین در ایران پیدا نمی شود که حقیقت و بطلان و ردّ این طایفه را با دلیل و برهان بخلق برساند چنانکه بجهت جنابعالی ممکن شود ردّ این طایفه را بمردم ایران از شاه و رعیت و علما رسانیدن باعث رغبت و میل اهالی ایران بجنابعالی خواهد شد والا صلاح مملکت خویش خسروان دانند.⁸³»

سید جمال الدین و ملکم، اصولاً سیاست را زد و بند می دانستند. هم چنان که زندگی را بر خلاف معتقدات مذهبی و آرمانی خویش يك بازی و قمار می شمردند چنان که بارها سید جمال الدین اسدآبادی به دوستان و آشنایان خود گفته بود: «هرکه بُرد - بُرد و هرکه باخت - باخت.»⁸⁴

سیدجمال الدین و ملکم در اواخر ایام زندگیشان بسبب همنشینی و معاشرت با سیاست بازان فرنگی و ایرانی خوی و منش سوسمارالدوله را پیدا کرده بودند. همه چیز و همه کس را چون کالا و باروبنه ارزشیابی می کردند و سود و زیان آن را می سنجیدند و به جنبه های اخلاقی و انسانی مبارزه، که اصولاً هر مبارزه اجتماعی برای انسانی ساختن زندگی صورت می گیرد، توجه و التفاتی نمی کردند.

نشست و برخاست سید جمال الدین با مأمورین استعماری وی را آن چنان آلوده و

متعفن ساخته بود که طبق مثل معروف» در طویله خوکها هیچ کس تبدیل به خوک نمی شود، اما بوی خوکها را خواهد گرفت»، و سید جمال الدین اسدآبادی بواقع بوی تعفن و کثافت گرفته بود. این فساد و تباهی را به ویژه هنگامی می توانیم مجسم نمائیم که سید جمال الدین اسدآبادی در پیرامون هم‌رزم بی باک خود میرزا آقاخان، که در زندان ترابوزان گرفتار بود، به نزدیکان خویش گفته بود: «نمی دانم چرا این آدم بیچاره را گرفتند و به چه تهمت حبسش کردند. این آدمی ست بسیار عاجز و بی دست و پا و بدلا[به ترکی یعنی احمق]، از چنین شخصی چه خیزد.»⁸⁵...

میرزا آقاخان پر از شور و احساس میهنی بود. در جوانی با شوق و شغف بآبی شد، در اسلامبول با تمام نیرو و توان خود به اتحاد اسلام همراهی و کمک کرد. آنچه که لازمه يك مبارزه بود انجام داد. شب و روز نوشت. آثاری چون «هفتادو دو ملت» کوششی ست در تفهیم اتحاد اسلام. به هر چیزی شوق و رغبت نشان داد و در هر مبارزه ای دست داشت. او در عصری زندگی می کرد که همه در طلب اندیشمند جسوری بودند تا بنیان کهن خرافات را براندازد، به امید آن که تعقل و اندیشه های ناب میهنی قوت و جانی دوباره گیرند. اما او بقول سیاست بازان برای بند و بسته های سیاسی هنوز جوانی بی تجربه و بی اندازه احساساتی و خام بود. برای «شانزدهمین در اسلام» و ایجاد يك «رولسیون» ایرانی بی تابی و بی قراری می کرد. گاهی دلش از همه چیز و همه کس می گرفت و سرخورده و دل شکسته نعره سر می داد:

«کجايند شجاعان امت و مسلمانان با همت که نخست درخت ظلم و شجره خبیثه ستم را که میان ملت اسلام ریشه دار گردیده و تمام مسلمانان را سایه انداخته و خانه بر انداز شده، از بیخ و بن برکنند و شجره طیبه عدالت... پایدار و برقرار سازند.» اما بلافاصله از خواب غفلت بیدار می شد و با تلخی و سرخوردگی زیر لب زمزمه می کرد: «هیئات هیئات که این آرزو از اسلام با این مسلمانان بی غیرت، فکر و خیال بلکه غیر ممکن و محال است.»⁸⁶...

بر خلاف تصور شرح حال نویسانش، میرزا آقاخان در اواخر ایام حیاتش دریافته بود که همه آن مبارزات ماجراجویانه آب در هاون کوبیدن است. آهسته آهسته به آگاهی های رسیده بود که برای روح حساس او بسیار مخوف و ناخوشایند می نمود. مثل این که تمام تلاشهای آزادیخواهانه خود را نقش بر آب می دید و دیگر هیچ تمایلی به سازش

نداشت. بی تردید به این نتیجه رسیده بود که هیچ راهی برای رهایی از چنبره غول استبداد جز در هم کوبیدن بنای پوسیده خرافات وجود ندارد. وی از سالها مبارزه تجربه آموخته بود که کار از بیخ و بن خراب است، و به این اندیشه حکیمانه رسیده بود که هم میهنانش به بیماری مزمن و جانکاه «اسلام زدگی» گرفتارند. با ناامیدی و دل شکستگی در نامه ای احساس عمیق خود را این چنین بیان می کند:

«آن جوهری که باید [برای مبارزات] باشد نیست. حالت عموم ایرانی ها مثل برگ های خشک درختان شده است. زود آتش می گیرند و همان ساعت فرو می نشینند. باید باطناً قطع نظر از این طایفه قاجار و چند ملای احمق بی شعور نمود و کاری کرد. شاید آن طبایع بکر دست نخورده و آن خون های پاکیزه مردم متوسط ملت از دهاقین و اعیان و نجبا به حرکت بیاید این ها [سیدجمال الدین اسدآبادی و اطرافیان] جمع حرکاتشان تحت غرض است و به هیچ چیزشان اطمینان نیست. از روزی که بنده خدمت حضرت ایشان [سیدجمال الدین] مشرف شده ام فی الجمله تنبلی در خود احساس می کنم؛ تطابق میان حال مرید و مرشد نیز امری از قدیم مسلم بوده... به جهت قلع و قمع ریشه این جانوران و این لاشخوران منفور و پاک شدن ایران از عفونت و کثافت وجود نالایق ایشان... هیچ چیز جز... تاریخ احوال قاجاریه و بیان سبب ترقی و تنزل احوال دولت و ملت ایران در آن باشد ندیدم.⁸⁷»...

احتمالاً در همین ایام به نگارش کتاب «سه مکتوب» و «صدخطابه» مشغول و یا حداقل شالوده کار نگارش این آثار را ریخته بوده است. در سه مکتوب در تشریح هدف و خاستگاه فکری خود به سبک و روش نویسندگان همان دوران با نقل «دلایل عقلی و نقلی» می خواهد تنها یک چیز را که همان بیماری اسلام زدگی است اثبات نماید و چه زیبا می نویسد «به درجه ای طبایع و اخلاق و خو و خون و عادت... ایرانیان را این کیش و آئین خلط [درهم و برهم] عربی فاسد کرده که دیگر هیچ امید بهبودی نمانده.⁸⁸»...

در سه مکتوب که هیچ گاه به گیرنده واقعی آن فرستاده نشد، به جلال الدوله، شاهزاده ای رویائی و پرحوصله، راز نگهدار، آزادیخواه، انسان دوست و میهن پرست، که هرگز در تاریخ و حافظه بشریت چنین شاهزاده ای تولد نیافته و چشم روزگار چنین شاهزاده ای را ندیده است، می نویسد:

«ای جلال الدوله... به جان تو اگر یک جلد کتاب بحار [الانوار] را در هر ملتی

انتشار بدهند و در دماغ های آنان این خرافات را استوار و ریشه دار دارند دیگر امید نجات از برای آن ملت مشکل و دشوار است.⁸⁹»...

«ایرانیان که هزارسال زیر زنجیر بندگی و طوق عبودیت و بردگی و سلسه اسارت عرب بوده اند و از ترس شمشیر تازیان دین اسلام را قبول نموده و از بیم تکفیر علما و خوف کلمه ارتداد⁹⁰»، تن به دین اسلام داده اند می باید از این کابوس مرگ بار بیدار شوند و خود را از یوغ خرافات تازیان رها سازند.

واقعیت این است که میرزا آقاخان در طول مبارزات آزادی خواهانه خود به این حقیقت و حکمت ناب رسیده بود، که تا بیماران اسلام زده درمان نشوند، ایرانی هیچگاه آزادی و جایگاه انسانی خود را باز نخواهد یافت .

وی با نوشتن کتاب «سه مکتوب» می خواهد به ایرانیان بفهماند که کهنه پرستی و جهل و خرافات مایه و علت اصلی بیماری و بدبختی و عقب ماندگی جامعه ایرانی است . او می ل دارد با بیان اندیشه های حکیمانه خود به ما گوشزد کند که هر جا کرکسها لانه گرفته اند، کبوتران پرواز نمی آموزند . زیرا که کبوتران با نخستین پرواز برای رهائی و آزادی، در چنگال کرکسها اسیر می گردند.

شاید اگر میرزا آقاخان در کرمان و بر سر همان عقاید غالیانه اجدادی خود پایدار و استوار مانده بود و علی ابن ابیطالب را تا آخر عمر کوتاه خود «الله» می دانست و می پرستید و بانگ «یا هو» سر میداد، هیچگاه مرغ جانش به دست عمال استبداد پرپر نمی شد.

او يك صدسال پیش به هم میهنانش اندرز می دهد «از طایفه آخوند و ملا برحذر باش که اگر دوست باشد مالت را می خواهد و اگر دشمن شوند خونت را می خورند .⁹¹» وی می خواهد به ایرانیان بفهماند که هیچ چیز وقیح تر از این نیست که کسی ادعا کند که ملایان آزادی طلب و یا آزادی خواه بوده و هستند.

انتقاد وی از دستگاه و دکان ملایان از تجربه سالیان دراز طلبگی و تحصیل علوم اسلامی سرچشمه می گرفت «اسفار ملا صدرا»، شرح الزیارة شیخ احمد [احسائی]، شرح قصیده حاجی سیدکاظم [رشتی] یا ارشادالعوام حاجی کریم خان [کرمائی] را يك جا «موهومات» و «آش شله قلمکار» نام می برد و یاد آور می شود که سالها خود او از «پزندگان این آش» بوده است و بالاخره اعتراف می کند «هرکه از این آش خورد گرسنه

و پریشان و فقیر و سرگردان ماند. «او به روشنی می داند که هر ملائی و اصولاً اکثریت جامعه جاهل و اسلام زده ایران، در پیرامون بهشت و دوزخ با يك دلبستگی بیمارگونه، به افسانه های ابلهانه عربی بدوی اعتقاد دارند و این اباطیل پوچ و بیهوده را به طور روزمره بازگو می کنند، و بی سبب نیست که وی در رساله «انشاءالله و ماشاءالله» با طنزی عالمانه و دل انگیز می نویسد:

«علمای ما جغرافیای آسمان را وجب به وجب می دانند و جمیع کوچه ها و خانه های شهر جابلسا و جابلقا را نقشه برداشته اند اما از جغرافیای زمینی هیچ خبر ندارند. حتی شهر و دهات خودشان را مطلع نیستند و تاریخ جان به جان و اسامی ملائکه سموات و ارضین و هرچه در آتی واقع خواهد شد همه را خوب می دانند. اما از تاریخ ملت خودشان یا ملل دیگر اصلاً به گوششان چیزی نرسیده و نمی دانند. علت ترقی و تنزل امم دنیا در هر زمان چه بوده است؟ سبحان الله من جهل الجهلاء.»

شاید میرزا آقاخان تذکر این مطلب را برای ما ضروری می شمارد، که هرکس عاقبت میمیرد، و اصولاً لزومی ندارد که ملایان بطور مداوم و مستمر بر روی منابر زندگی را در نظر مردمان بی معنی و بی مقصود جلوه دهند، اما خود در ناز و نعمت بسر برند. بی تردید متشرعین متعصب میرزا آقاخان را به الحاد و ارتداد و یا کسی که به تباهی اسلام مشغول بوده متهم کرده و می کنند. اما وی بیمی بخود راه نمی دهد و با نوائی آکنده از خشم و دلسوزانه می نویسد:

«هرگاه بخواهم کیفیات دین و آئین مسلمانان این عصر را با عصر حضرت رسالت مرتبت موازنت کنم ابدأ مشابَهت ندارد و بکلی اسلام از صورت اصلی و قیافه زیبای اولیه خویش به هیکل مهیب و شکل عجیب و غریب برگشته است که اسباب حیرت عقول و نفرت طبایع و وحشت نفوس و کراهت جبلت و فطرت هرکس شده. بعینه مانند دختر چهارده ساله که حسن و جمال و زیبایی و کمال و ثروت و دلربائی بی عدیل و نظیر بوده ولی حال به سن هشتاد سالگی رسیده و روی چون گل و یاسمین، بدل به مثنی کرچ [چروک عمیق] و چین شده و آن قد سرو آسا چون کمان دوتا و فقرات پشتش از هم خزیده، مانند سنگ پشت خمیده. آن لطافت و حسن و رشاقت جمال و کیاست به کثافت و حماقت و زشتی و خرافت و سستی و کسالت تبدیل یافته و آن جذبه جلال و عنج و دلال و

کمال مال به نفرت و گدائی و ذلت و بینوائی منتقل شده است... و امت اسلام... امروز ارذل و اذل [پست تر و خوارتر از] تمام امم و ملل و مذاهب و مُخل عالم است.⁹²»

جای شکوه و شکایت نیست اگر خوشبین ترین مردمان زمان ما معتقدند که اسلام زمانی، شاید چون يك شیشه عطر گرانبها، بوی خوشی به اطراف می پراکند، اما اکنون بسبب سهل انگاری‌ها، خود خواهی‌ها و بخاطر هدفهای پست و حیوانی سران مذهبی، این عطر و بوی چپاول شده و تنها شیشه ای تهی از عطری باقی مانده است...

شهسواران اسلام در قرون اولیه چون دزدان دریائی به هر بندری که رسیدند، مست پیروزی‌ها و با درهم و دینارهای غنایم جنگی، به عیش و نوش پرداختند و برای بازگو کردن و خود نمائی در مقابل آیندگان در شب های دراز تاریخ، پیش از ترك هر بندری در نزد خالکوبان، بدن خود را به نقشی و نگاری خالکوبی نمودند. ناخدایان اسلام در قرن ما به کهولت و پیری رسیده اند و از فرط شکستگی و درماندگی بدن ناخدایان اسلام به چین و چروک های ناهنجار مبتلا و آن خالکوبیهای منقش و مُلُون به تصاویر غم انگیزی مبدل و دیگر نه امکان شادابی دوباره این بدنهای فرسوده است و نه خالکوبی جدیدی ممکن. این سرود غم انگیز همه پیروزیهای تاریخ بشری ست و هر صعودی سقوطی در پی دارد.

میرزا آقاخان کرمانی يك صد سال پیش که هم میهنانش را در «ممالك خارجه» چون این ایام» به چشم بربر جنگلی و وحشی بیابانی می نگرند «احساس غم و اندوه می کند. آنگاه شکوه تاریخ ایران را به یاد آنان می آورد و می نویسد:

«اگر بی ادبی نیست ایرانیان که يك وقتی مایه افتخار جهان بوده اند اکنون ایشان را از سگ کمتر و جزو حیوانات وحشی می شمارند. مأمورین دولت ایران را در خارجه اعتنا گربه و سگ» هم نمی کنند و در «انجمن سویلیزاسیون بار ندارند و جداً زیاده دلیل و حقیر و خوارند.⁹³»

تأثیر دین تازیان را در خُلق و خوی ما ایرانیان آن چنان هولناک و هراس انگیز ترسیم می کند که لحظه های طولانی خواننده را مجبور می کند عمیقاً در پیرامون زندگی و اندیشه های دینی خود ب فکر فرو رود. می نویسد:

«از این مردم حالیه ایران که آن اوصاف پدران و این اخلاق مادران ایشان است، توقع دارید کاوه آهنگر یا جمشید و فریدون یا رستم زال نریمان، یا بوذرجمهر و

انوشیروان و مزدك دادخواه مواسات طلب متولد شود؟ نه نه نخواهد شد .

چشم بد دور، تماماً دروغگو، بدخو، زشت رو، زبرمو، ترش صورت، کریه رویت، مخنث طبیعت، متقلب و بی حقیقت، وحشی و بی مروت، ظلم دوست، ستم پرور، دزد بد سیرت بی فتوت، بخیل رذیل، آن چه بدی در تمام عالم و بنی آدم بوده ایشان فرداً فرداً به فضل خدا و خواست محمد مصطفی و همت علی مرتضی و فتوت اعراب بی سرو پا و عدالت طبقات پادشاهان ایران که زکرشان خواهد شد تمام آن رذایل را دارا و مالک هستند.⁹⁴»...

او چنان شیفته و فریفته تاریخ پر شکوه گذشته ایران است که برای خوانندگان آثارش چاره ای جز قبول و تمکین از نظریات او را نمی گذارد، و هرگونه شك و تردید را ستمی به خود و ایرانیان می پندارد. از نظر او ایرانیان، قبل از حمله تازیان، شاهزادگان ناز پرورده و بی خیالی بودند که:

«دچار دزدان بی مروت و گرفتار ستمکاران بی فتوت شده تمام مال و متاع و اوضاع او را برده و لباس فاخرش را کنده و سرمایه اش را برده و در عوض يك زیر جامه کهنه [و] کثیف [و پر از] شپش از خویش بر او پوشانیده و زنجیر بندگی و حلقه غلامی در گردن و گوشش نموده، به مغاره ها و زیر تپه خاها که منزلگاه شان است او را برده و مهتری اسبان و چاکری چاکران خود را بدو تفویض داشته و هر آن او را به شکنجه و عذابی تازه و بی اندازه و بی حد آزار و اذیت نمایند و عجب اینکه اگر کسی بخواهد او را از قید اسارت و رقیت ذلت این کهنه دزدان خلاص کند راضی نشده که سهل است بر قتل و اذیت شخص خیر خواه اقدام و قیام نمایند.»⁹⁵

مسیرتاریخ خونین و حزن انگیز ایران پس از حمله اعراب، به پرسشهای صمیمانه میرزا آقاخان پاسخی و شاید بهانه ای شایسته می دهد تا اندیشه ها و احساسات میهنی خود را بیان نماید.

ایرانیان قرنهای متوالی در خونین ترین دوران تاریخی خود به مقاومت مشغول بودند. اما چون این ایام، اتحاد و همدلی از جامعه ایرانی رخت بر بسته بود و دلتمداران کاردان و رهبران شریف و میهن پرست بخاک و خون کشیده شده بودند، تلاشهای آنان بجائی نرسید. پس در فکر بر افکندن اساس اسلام عربی به انشعابات و فرقه سازی روی آوردند و هزاران مکتب التقاطی با خمیر مایه مزدائی و ایرانی بنیان نهادند و به ویرانی

اسلام که در حقیقت مبارزه علیه تازیان و فرهنگ انیرانی بدوی بود روی آوردند و هنوز تا زمان ما این مقاومت و نبرد خونین و بظاهر بی پایان ادامه دارد. اندیشمندی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و دیگران از این ستیز مستمر و متوالی لیکن پنهانی را که قرن‌ها زیر زمینی انجام گرفته بود، با دلیری و از جان گذشتگی آشکار و علنی ساختند. این ارمغانیست گرانبها و این را مدیون این دو سخنور متفکر و انقلابی هستیم.

سه مکتوب لبریز از اندیشه های ناب میهنی ست. اعدانامه ای ست سراسر شورانگیز تا ایرانیان را در پیشگاه دادگاه و وجدان تاریخ جهان بی گناه و معصوم جلوه دهد. این همان میدانی ست که میرزا آقاخان برای «جولان خامه شرر بار و کلک شرنگ آتارش» لازم داشت. شاید اگر گرفتار دژخیمان قاجاریه نمی شد و بقتل نمی رسید، بزرگترین حماسه های ملی ایران را می نگاشت. زیرا که تازه علت پریشانی و بدبختی هم میهنانش را دریافته بود. وی بی خبر از سرنوشت خود می نویسد: «کارملت [ایران] به جایی رسیده که خودشان قصاب وار میر غضب رفتار سر یکدیگر را می برند و همدیگر را قطعه قطعه و پاره پاره می نمایند.»⁹⁶

میرزا آقاخان در حالی که جوان و نیرومند بنظر می رسید، اما خسته از رنج زندگی، دیدن بی مهری و بداندیشی از بستگان نزدیک و مشاهده نابسامانی های میهنش، جسم و جانش را فرسوده ساخت و به همین سبب به دشواری می توانست شیوه گذشته زندگی خود را ادامه دهد. هرچند که به ظاهر «پالانش کج شده بود» و با بابیان ازلی رفاقت و دوستی چندین ساله داشت، لیکن این نزدیکی ها مانع از آن نبود که از بابیان انتقاد ننماید. هرچند که در ناخودآگاه خود از این بابت خرسند نیست، اما با این همه می نویسد: «طایفه بابیه جماعتی اند که طاقت کشیدن بار شریعت عربی... را نیاورده و طناب را بریده و از زیر بار مذهب شیعه که واقعاً لایتحمل است بیرون خزیده، ولی از خری و حماقت به زیر بار عرفان قلنبه های سید باب رفته اند که غصنی [شاخه ای] از همان دوحه [درخت پر شاخ و برگ] و کوده ایست از همان نقشه.»⁹⁷

کسی که در «هشت بهشت»، هر حيله و تدبیری را مجاز می شمرد و به اثبات دعوت باب و نایب او صبح ازل مشغول میشود، در آخرین روزهای پریشانی و در بدری خویش آن چنان دلشکسته و سرخورده مینماید که مذهب باب را از «مذاهب مخترعه» و

بکلی «باطل» و «بدعت در دین و انحراف» از «صراط مستقیم» مینامد.⁹⁸

بگمان من میرزا آقاخان کرمانی تنها گوشه‌های از اندیشه‌های باب را می‌پسندید به همین سبب برخی از دستورات باب و نایبش صبح ازل را نا دیده و یا ناشنیده می‌گرفت و به دست کاری آن احکام می‌پرداخت. اما پس از آن که دوران آشوب فکری خود را پشت سر نهاد و به آتشکده‌ای ایرانی تبدیل شد، این جدال درونی و پریشانی فکری خاتمه پذیرفت.

بازتاب این تحول را در کتاب «هشت بهشت» که به اتفاق رفیق و هم‌رزم دیرینه اش شیخ احمد روحی در تشریح احکام و تاریخ باب و صبح ازل نوشته شده، و «سه مکتوب» که خالی از هرگونه تعصب و اندیشه مذهبی ست به روشنی مشاهده می‌کنیم. در هشت بهشت در نکوهش «رواج و شیوع تمدن» به مانند يك متشرع خرافاتی داد سخن می‌دهد و می‌نویسد: «چند نفر از قبیل ولتر، ژان ژاک روسو، به اسم منورالعقول و رافع انحرافات پیدا شدند و پاره‌ای طوایف مانند نهلیست و ماسون [فراماسون] و سوسیالیست و رادیکال و آنارشیست طلوع نمودند و اخلاق آن امت شریف [فرانسوی] را فاسد ساخته و موجب آن همه انقلاب و آشوب در مملکت فرانسه گشتند.»⁹⁹ اما بعداً در «سه مکتوب» درست در مقابل و مخالف افکار پریشان و سفسطه‌آمیز گذشته اش در «هشت بهشت» قرار گرفته و از ولتر فیلسوف خندان عصر روشنائی و ژان ژاک روسو پدر انقلاب فرانسه با تجلیل و بزرگی یاد می‌کند و آنچنان فریفته عدالت و مساوات و برابریست که با کبر و غرور ایرانیان را پایه‌گذاران دنیای نو می‌نامد و می‌نویسد: «مزدك دانا... در دو هزار سال قبل... ایران را به درجه‌ای یافت که می‌توان جمهوریت و مساوات و اگالیته را در اینجا [ایران] اجری فرمود.»¹⁰⁰...

میرزا آقاخان در سه مکتوب از جمهوری به نیکی یاد می‌کند، اما در هشت بهشت می‌نویسد: «حکومت جمهوری فرجام کارش به فساد اخلاق اهالی¹⁰¹ می‌کشد. براستی اگر بخواهیم پریشانی‌های فکری میرزا آقاخان کرمانی را تنها به اتکای دو کتاب «هشت بهشت» و «سه مکتوب» بررسی و نقل نماییم، خود مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

بی سبب نیست که نقش داماد صبح ازل در نظر ازلیان مبهم می‌نماید و این ابهام و پریشانی را برخی میل دارند عمداً ایجاد نمایند و گاهی وانمود می‌کنند که وی در اواخر ایام حیات يك بابی ازلی سوسیالیست شده بود.

بابیان با کنایه گوشزد می کنند که او با ماست، اما از خود ما نیست. در حالی که میرزا آقاخان در اواخر ایام زندگیش رغبتی با هم نشینی با بابیان ازلی نشان نمی داد و با دهریون و ماتریالیست ها بیشتر احساس شادی و رضایت می کرد....

پیروزی قطعی میرزا آقاخان در اقتباس و تقلید کتاب «مکتوبات» میرزا فتحعلی آخوندزاده¹⁰²، متفکری که هنوز سهم واقعی او در بیداری ایرانیان تعیین نگردیده، در این است، که با به کار گرفتن استدلال روشن و همه کس فهم و با زیرکی و هوشیاری خشم را به شوخی و آتش را به روشنی مبدل ساخته است. وی هنر ایرانی فکر کردن و مبارزه با هر چه که ضد ایرانیست را در دانشکده زندگی و تحولات گوناگون فکری عمیقی که در خود او بوجود آمده بود آموخته و تجربه کرده بود.

او مردی بود فاقد القاب و عناوین احترام آمیز، اما با دانش و از همه مهمتر وفاداری و یک رنگیش به حقیقت و درستی مبارزه علیه استبداد و خرافات، همه کس را مجذوب خویش میساخت. در بیان آنچه که او حقیقتش می پنداشت نا شکبیا بود، به سبب روح حق طلبی و وجدان بیدارش، مست شراب مبارزه و پیکار علیه خود کامگی و خرافات بود.

وی در روزهای آخر حیاتش به هیچ چیز جز ایران و فرهنگ ایرانی نمی اندیشید و تمام هدف و آرزوی او در بازگشت به «ایران» خلاصه می شد و اگر موفق می گردید آخرین لحظات زندگیش را در میهنش بسر رساند و نیز در گورستانهای خشک و بی روح کرمان، زادگاهش، بخاک سپرده شود، بی تردید خود را خوشبخت ترین فرد جهان می پنداشت. زیرا که دیگر میل نداشت به مانند آواز خوانی دوره گرد برای کسانی آواز بخواند که با تکبر نان و جیره روزانه او را می دهند، بدون آنکه آواز او را گوش داده باشند. وی با نوشتن «سه مکتوب» و «صد خطابه» تمامی فرهنگ اسلامی را سؤال آمیز کرد و به رویاهای ملیونها ایرانی میهن پرست جان و بال و پری دو باره بخشید....

در انتقادهای میرزا آقاخان طنزی لطیف و ظریف و باریک اندیشی بی مانندی دیده می شود که در آثار دیگر منتقدین اجتماعی کمتر مانند آن ملاحظه شده است. در سه مکتوب پرسش های را مطرح می کند که ظاهراً روش سفسطه آمیز فلاسفه سوفسطائی را در ذهن متبادر می سازد. اما چاره ای نیست و منطقی این است که به آواز حزن انگیز

و غزلهای میهنی او گوش فرا دهیم.

«آیا بهتر نیست که به وسیله علم و دانش به کمال و بزرگی برسیم تا» در انتظار ظهور قائم موعود و شاه بهرام دین آور و پدر آسمانی و حروف سبحانی، که در بودن حیاتشان چه کار برای ما کردند و از ایمان و اعتقاد ایشان چه طرفی بر بستیم و به چه سعادت و بختیاری رسیدیم که حالا دو باره انتظار آمدنشان را کشیده و تضرع برای تعجیل [عجله در] ظهورشان می نمائیم.» او می داند که در «هر ملتی جهالت و نادانی و عصبیت و عامیگری بیشتر خرافات دینی زیادتر است.»

در همین کتاب «سه مکتوب» زیرکانه در علائم ظهور قائم می نویسد: ایرانیان «هزار سال است به انتظار طلوع آفتاب از مغرب و صیحه زدن جبرئیل میان زمین و آسمان و خر سواری دجال و ظاهر شدن مهدی در مکه نشسته اند و دست از تمام امور معیشت و زندگانی و سعادت و کامرانی شسته اند که مرحوم [ملا باقر] مجلسی در کتاب بحار [الانوار] چنین گفته و این طور قصه مزخرفی نوشته.» در مقام و منزلت همین ملا باقر مجلسی که مورد قبول و احترام خمینی و دیگر ملایان است می نویسد بسبب «لیس مالی پادشاهان صفویه، داد بی دینی داد.»

تمامی کوشش میرزا آقاخان در پاسخ به این پرسش است که آیا دین اسلام به طور کلی - شیعیگری یا سنیگری فرقی نمی کند - چه ارمغانی برای ایران و ایرانیان به همراه آورده است. قابل دقت آنکه جواب این پرسش را میرزا آقاخان در آستین دارد و در کمال یکرنگی و نازک اندیشی و با نیشخندی زیرکانه می نویسد:

«به تکلیف [بدستور و فرمان] سعد وقاص دین اسلام را که محمد برای عرب آورده بود قبول کردیم. نظر به وعده های او بایستی در دو عالم به شاهی و شادی بوده باشیم.

از عالم آخرت که هنوز خبر نداریم، حرفی است که سعد وقاص و یک مجمع نسناس دیگر به توهم گفته اند. بیائیم به عالم دنیا، از هجرت تا این زمان به خصوص از استیلای عرب و قبول کردن اسلام تا یومنا هذا چه مصیبت و چه بلاها و محنت و رنج و مشقت در هیچ جای عالم بر هیچ طبقه بنی آدم این قدر عذاب و مصیبت نازل نشده.¹⁰³ ... و آنگاه عالمانه و مالا مال از حکمت می نویسد:

«ظلم های متمادی و اسارت های متوالی و تطاول و چپاول پادشاهان تازیان چنان

در نهاد و جان ایرانیان ریشه کرده که ریختن خون را بسیار مبارك و میمون می‌پندارند و از قتل مردم بلکه کس و کار و دوست و یار ننگ و عار ندارند» و بالاخره با لحن و آهنگی ماتریالیستی ظهور ادیان را در عرصه تاریخ به ریشخند می‌گیرد و می‌نویسد:

«هرگز پیغمبری در ملت متمدن مبعوث نشده و بیشتر در عربستان و آفریقا و هندوستان پیغمبر ظاهر گردیده... اساس اعتقادات به موهومات جهالت و نادانی و خرافات و عامی‌گریست. در هر قوم و ملت که خرافات و جهالت بیشتر اعتقاد بدین موهومات افزون و ادیان زیادتر است.» از «عرفان پوسیده و حکمت‌گنبدیده‌های» ظاهراً صوفیانه و درویشانه روگردان و معتقد است: جز اینکه «باعث ازدیاد موهومات و انحراف عقل از اعتدال [گردد] دیگر هیچ نتیجه و فائده‌ای نخواهد بخشید.»

میرزا آقاخان در سه مکتوب نه تنها به سنن و احکام بدوی عربی، که آن را مانع رشد اجتماعی، سیاسی، علمی و باعث تخریب و عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی می‌داند و بر تمامی آن خط بطلان میکشد، بلکه دستورات و احکام همه ادیان و مذاهب را بسُخریه می‌گیرد و بی‌مهابا بر آنها می‌تازد. او به هیچکدام از اندیشه‌های دینی و مذهبی شفقتی نشان نمی‌دهد. هدف او عقل‌گرایی، دوری از خرافات و روی آوردن به علم و دانش و خوشبختی همه مردمان است.

کسی که هیچ‌ترحمی و گذشتی به اعتقادات گذشته خود و معتقدات دیگران نمی‌کند، و همه فرق اسلامی را در بست باطل میدانند، و مینویسد: «مذاهب مخترعه مانند سنی و شیعه و خارجی و رافضی و صوفی و شیخی و بابی و حنفی و مالکی و زیدی و اشعری و معتزلی، تماماً باطل¹⁰⁴ است، پس از او نباید متوقع بود که به دیگر ادیان و مذاهب سامی التفات ویژه‌ای روا دارد.»

میرزا آقاخان در نیمه دوم قرن نوزده میلادی (۰۷۲۱ هجری قمری) درست یکصد و پنجاه سال پیش، در دهی گمنام و در عقب مانده‌ترین نواحی ایران و در یک خانواده مؤمن و متعصب علی‌اللهی بدنیا آمد. در نو جوانی به مکتب رفت و سپس در حوزه علوم دینی که لبریز از خرافات و تعصبات مذهبی بود بکسب دانش‌های زمان خود پرداخت. وی در طول زندگی خود شاهد ظلم به یهودیان، زرتشتیان، مسیحیان و بویژه کشتار و تعقیب بابیان و بهائیان در ایران و عثمانی گشت. او خود با پیوستن به بابیان یک تجربه دردناکی را پیدا کرد که پس از این هیچگاه او را رها نکرد و در اثر فشار تعصبات

مذهبی مجبور به ترك زادگاه خود شد و در پایتخت عثمانی گوشه غربت اختیار کرد. در آنجا با مهمترین مکتب های رادیکال سیاسی و اندیشه های فلسفی - اجتماعی آشنا شد. انقلاب فرانسه تازه در نیمه های همین قرن به نتایج دلخواه خود رسیده بود. امپراتوری های بریتانیا، روسیه، ژاپن، عثمانی و آلمان در اوج قدرت خود بودند. عصر ویکتوریا و کولونیالیسم وایدئولوژیهای معجزه آفرین آغاز شده بود.

مکتب های سیاسی - اجتماعی چون سوسیالیسم، لیبرالیسم، کنسرواتیسم، ناسیونالیسم، انارشیسم، ایندوستریالیسم، امپریالیسم، آنتی سیمینتیزم، مارکسیسم، کمونیسم، ماتریالیسم، سوسیال - داروینیسم، در همین قرن تأسیس و یا شکوفائی دوباره یافتند. انقلابات کارگری، انقلاب صنعتی، کمون پاریس و جنگهای داخلی علیه برده داری در آمریکا بوجود آمد. عصر ماشین های بخار آغاز گردید و بالاخره گوته در همین قرن «دیوان شرقی» خود را سرود، بتهوون سمفونی نهم را نوشت و فیلسوف دیر آشنا نیچه «چنین گفت زردتشت» را بجهان اندیشه و فلسفه هدیه کرد. عصر جدیدی متولد، و دنیای نو و مدرن آغاز گردیده بود.

نسیم آزادی و ترقیات حیرت انگیز و تجدید حیات انسانی آرام آرام در شرق بی خبر و عقب مانده وزیدن گرفت. در ایران عصر روشنگری و بیداری با دویست سال تأخیر با شدت و حرارتی حیرت انگیز آغاز شد. آخوندزاده، طالبوف تبریزی، میرزا آقاخان کرمانی، زین العابدین مراغه ای و دیگر علمداران دلیر ترقی و تجدد و آزادیخواهی در همین قرن متولد و رشد و نمو یافتند و همه این سلحشوران و منادیان تمدن جدید در همین قرن پر التهاب مهمترین آثار روشنگری تاریخ نوین ایران را نوشتند.

میرزا آقاخان کرمانی تحت تأثیر عصر رویاها و اندیشه های انسانی عصر خود بود. او انسان رنج کشیده و پر احساسی بود و روح و روان او، آزادی را می طلبید، و طبیعی بود که نا خواسته نظریات و افکار گوناگونی را که در وی تأثیر گذارده بودند در لابلای آخرین آثار خود «صد خطابه» و «سه مکتوب» برشته تحریر کشیده باشد. در سطور گذشته اشاره ای به انتقادات میرزا آقاخان از بابیان و بهائیان کردم، اما جای آن دارد که به انتقادات وی از یهودیان کمی مشروح تر بپردازم، زیرا به گمان نگارنده جای درنگ نیست و نمی توان به این مشکل و مسئله جامعه ایرانی بی تفاوت ماند؛ خصوصاً که میرزا آقاخان کرمانی بارها آرای وی را بیان میکند که میتواند سبب سوء تفاهم و استفاده

عوام فریبان و طرفداران برتری نژادی قرار گیرد.

Antisemitismus، سامی ستیزی که بغلط یهود ستیزی در فارسی معنی میشود از زشت ترین پدیده های تاریخ انسانی ست. این اصطلاح از سام Sâm/Sem نام پسر بزرگ نوح، پیغمبر افسانه ای، که نژاد سامی را بدو نسبت میدهند گرفته شده است. تا نیمه های قرن نوزده میلادی بویژه در کتب جامعه شناسان اروپای غربی به همه اقوام سامی، اسرائیلیان، اعراب و بخشی دیگر از اقوام خاورمیانه که تنها نامی از آنان اکنون در تاریخ بجا مانده است اطلاق میشد. با نظریه پردازهای سیاسی در پیرامون یهودیان، آرام آرام معنی واقعی خود را از دست داد و در قرن بیستم میلادی دشمنی با یهودیان که پیش از آن بنیانی دینی داشت و در اثر تبلیغات آباء کلیسای مسیحی ترویج یافته بود، جای خود را به دشمنی با نژاد سامی داد.

با بقدرت رسیدن حکومت نژاد پرست نازی در آلمان که تئوری برتری نژاد آریایی را ترویج و گسترش میداد سبب شد تا حکومت نازی با وضع قوانینی یهودیان را مورد تعقیب و فشار قرار دهد. بموجب این قوانین ملیونها یهودی را به اردوگاههای مرگ گسیل داشتند و با برپا ساختن اطافهای گاز و کوره های آدم سوزی به صورتی سازمان یافته کشتار نمودند و وحشتناکترین جنایات علیه بشریت، در قرن بیستم میلادی اتفاق افتاد و بیش از شش ملیون یهودی بطور دردناکی بخاطر نژاد و عقیده مذهبی خود جان باختند. در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم در تمامی قاره اروپا تبلیغات ضد سامی و ضد یهودی بعنوان ابزار و اهرمی سیاسی برای سرکوب آزادیخواهان و برای منحرف کردن انقلابیون، از جانب حکومت های استبدادی اعمال میشد.

لنین رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و بنیانگذار دولت کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی در گفتاری به یهود ستیزی به عنوان يك اهرم تبلیغاتی و عوام فریبانه در روسیه تزاری اشاره عالمانه ای دارد و میگوید:

«سامی ستیزی را میتوان گسترش دشمنی و نفرت علیه یهودیان نامید. زمانیکه تزارهای نفرین شده آخرین لحظات خود را سپری میکردند به این فکر افتادند تا کارگران و دهقانان نا آگاه را (برای منحرف کردن آنان از تلاشهای انقلابی)، علیه یهودیان بر انگیزانند... تنها و فقط توده های نادان و تحت ظلم به تهمت و افترای که علیه یهودیان تبلیغ و ترویج میشود باور پیدا میکنند. این تبلیغات ضد یهودی رسوبات و پس مانده های

دوران برده داری است، دورانی که توده ها را بعنوان کافر و گمراه به آتش می انداختند و میسوزانیدند. دورانی که بردگی دهقانان هنوز موجود بود، دورانی که هنوز توده ها نا آگاه و حقوق آنان لگدکوب اربابان میشد. اما این تاریکی و ظلمت قرون گذشته است و از بین خواهد رفت و توده ها شاهد آن خواهند شد. ننگ و رسوایی بر تزارهای لعنتی که یهودیان را شکنجه و تعقیب میکردند. ننگ و رسوایی بر کسانی که تخم دشمنی و کینه علیه یهودیان و دیگر ملت ها می پاشند¹⁰⁵»

میرزا آقاخان کرمانی از سر دلسوزی گمان میکرد که علت بدبختی و آزار و اذیت و سرگردانی یهودیان دوران او نتیجه پافشاری یهودیان در نگاهداری احکام «عهد عتیق» و کتاب «تلمود» است. در همین کتاب سه مکتوب از کشتار «یهودیان بیچاره» به زشتی یاد میکند؛ اما گاهی چنان در گرداب تبلیغات ضد سامی قرار میگیرد و به ابراز نظریاتی می پردازد که سرانجامی نامیمون و طعمی تلخ دارند. در سه مکتوب بارها بر یهودیان خرده میگیرد و در جملات بعدی ندانسته اندیشه های ضد یهودی را بازگو میکند. هر چند که بخوبی روشن است و هم میهنان یهودی ما بخوبی میدانند که میرزا آقاخان نه از سر دشمنی بلکه از روی نیکخواهی چنین مطالبی را مینویسد:

«احکام تورات و علم تلموت [تلمود] و معارف خاخام ها و تمامی جور و ستم حکام و سلاطین ظلم آئین، و توی سرخوردن های سه هزار ساله از همه دول و ملل این عالم به این ذلت و مسکنت و فقر و کثافت و ترشروئی و حقارت و در بدری و بی وطنی و نفاق و تقلب و دروغگوئی و روز سیاه و بدبختی نشانیده که هر آدمی فطن [زیرک] کیش از فرم صورت و شکل قیافت رنگ و رو و هیکل و طرز رفتار شخص یهودی را می شناسد و هر دانائی و بینائی، در چهره و سیمای هر یهودی ذلت و حقارت و خفت و شناعة سه هزار ساله را مطالعه می نماید و هر ذکی [عاقلی] و حکیمی که علم اخلاق بداند کلیات اخلاق یهود و لجاجت و خودسری های آن قوم عنود را و تقلب و حيله و تزویر و دسیسه آن ملت را با نفاقشان می داند»

بهر روی اندیشه آزادی، ترقی و تجدد، و اصولاً تفکرات انقلابی میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالبوف تبریزی در میرزا آقاخان کرمانی و آنگاه در اندیشمندان و انقلابیون جنبش مشروطیت ایران چون، حاج زین العابدین مراغه ای، مستشارالدوله، و سپس در نویسندگانی چون احمد کسروی¹⁰⁶، صادق هدایت¹⁰⁷، محمد علی جمال زاده¹⁰⁸، صادق

چوبك¹⁰⁹ و همه ناموران ادبی و اجتماعی قرن اخیر ایران نفوذ بی اندازه ای داشته که این خود محتاج يك بررسی جداگانه ای است.

تنها برای بیان نفوذ عمیق افکار میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی در آزادیخواهان عصر بیداری ایران به نقل يك منبع تاریخی اکتفا می کنم:

«سید حسن مدیر روزنامه حبل المتین ... نسبت به قانون محمدی در روزنامه بد نوشته بوده چهار روز است که در عدلیه استتطاق می شود و هنوز چیزی مدلل نشده است و محرك را به دست نداده است. اگر محرك را به دست بدهد مجازات خواهد شد. البته مجازات این نا سید قتل است. گویا نوشته بود که این قوانین [و احکام اسلام] يك هزار و سیصد و بیست و هفت سال قبل عرب موش خور از برای همان اشخاص بوده نه از برای ما و این زمان. پس اگر چنین مزخرفی نوشته باشد مسلماً قتلش لازم است.»¹¹⁰

احتمال چنین می رود که پرسش های میرزا فتحعلی و میرزا آقاخان از جانب هرکس دیگری که وجدانی پاك و بی آلايش داشته باشد، بازگو گردد، پاسخی جز آنچه که آنان داده اند چیز دیگری دریافت نخواهد کرد.

مؤمنین جاهل و متعصب بسبب آن که میرزا آقاخان منکر احکام و قوانین بدوی دین تازیست با کراهت از او نام می برند. برخی میل دارند تناقضاتی را که در آثار او دیده می شود، بیش از آنچه ارزش علمی و تاریخی داشته باشد، بزرگ بنمایانند و وی را گرفتار هرج و مرج فکری و پریشانی روحی نشان دهند. اما واقعیت آن است که میرزا آقاخان از مراحل مختلفی گذشته و دنیاهاى گوناگونی را سیر کرده، گاهی معتقد به این و یا آن مذهب گردیده و بالاخره پشت به همه چیز کرد و به پرستش میهنش پرداخت.

بهائیان به سبب انتقادات خشمناکه ای که میرزا آقاخان در تمامی آثارش، به ویژه کتاب «هشت بهشت» از بهاءالله کرده، با توجه به این قضیه که میرزا آقاخان زمانی داماد و طرفدار صبح ازل بوده، از وی روگردان و عمیقاً آزرده اند و میلی به خواندن آثار او نشان نمی دهند.

در عشق و شیدایى او به میهنش ایران هیچ گونه پریشانی و تناقضی در نوشته های وی دیده نمی شود. به همین سبب خواندن آثارش را برای هر ایرانی ضروری می دانم. بخاطر احترام به آزادی اندیشه، محو تفتیش عقاید و بزرگداشت حقوق انسانی و بویژه بخاطر گسترش اندیشه های آزادیخواهانه و میهنی که در نوشته های منثور و

منظوم او با جسارت و شجاعت بیان گردیده است می باید او را دوست، و محترم بداریم. میرزا آقاخان با همه ظلم‌های که دیده و با همه در بدری‌ها و نامرادی‌ها که مردم میهنش برای او فراهم کرده اند، هیچگاه ایران را فراموش نکرد و تا آخرین لحظه عمر کوتاهش، در رویای دیدار دو باره شکوفه‌های ارغوانی گلستان‌های کرمان، زادگاهش، زندگی را پایان برد. وی دلیرانه حرفش را زد و هر چیزی را که مانع رشد اجتماعی و فکری ایرانی می‌دید، سرزنش کرد و بر آن تاخت. او در پی این بود که مردم میهنش به موهومات دل‌نبنند و زندگی واقعی را دریابند و نگذارند جمعی با تکیه بر دستاویزهای سیاسی و بظاهر دینی خویش از آنها سواری بگیرند.

در آثار او گاه نیز تند روی و تاخت و تاز به مقبولات و مقدسات دیگران دیده می‌شود. اما نه بدان گونه که بنیان اخلاق طبیعی و جنبه کمال‌جویی و رشد انسانی فراموش گردد. در واقع میرزا آقاخان از دست حکام شرع و عرف و اطرافیان مزور خود، به اصطلاح عوام، کفرش در آمده و به هر زبانی می‌خواست مردم را به یک نظم فکری و زندگی و فرهنگ ایرانی همراه با هوشیاری و دانایی بکشاند؛ هرچه در آثار او می‌خوانیم حاشیه‌ای است بر این متن. تحقیق و بررسی پیرامون زندگی و افکار میرزا آقاخان کرمانی نه تنها خاتمه نیافته، بلکه آنچه که تا کنون انجام گرفته، سر آغازیست قابل تقدیر و تحسین و ستودنی.

میرزا آقاخان کرمانی با شیخ احمد روحی و خبیرالملک در سال ۱۳۱۱ قمری مطابق با ۷۱ ژوئیه ۱۹۸۱ میلادی شب هنگام و در حالی که محمد علی میرزا ولیعهد در کنار میرغضب لاله به دست گرفته بود، در باغ شمال تبریز زیر درخت نسترن در راه شکوه و آزادی ایران سر بریدند.¹¹¹

مکتوب

یا

سه مکتوب

سه مکتوب میرزا آقاخان کرمانی تقلید و اقتباس پیروزمندانه ایست از «مکتوبات» میرزا

فتحعلی آخوندزاده، نویسنده و متفکری که تا کنون سهم اساسی او در روشنگری جامعه ایرانی و نفوذ غیر قابل تردید وی در ادبیات انقلابی تاکنون ناشناخته مانده و شایسته است که يك تحقیق وسیع و عمیقی در آثار او انجام گیرد.

میرزا آقاخان دستگاه فلسفی و سیستم استدلالی آخوندزاده را به این سبب به عاریت می گیرد، تا درد و رنجوری و شکوه های خود را در قالب آن بیان و عیان نماید. این سبک نوشتن با تربیت و آموخته های جوانی و سپس با مباحثات جدلی دوران اقامت او در اسلامبول، به ویژه خوی و سرشت خود میرزا آقاخان سازش کامل دارد و او را قادر می نماید تا به راحتی منویات خود را برشته تحریر بیاورد.

هرجا که از زندگی بی نوایان و یا درماندگی هم فکran و هم مسلکان خود می نویسد و یا از بیچارگی و ذلت ایرانیان یاد می کند به کلی شخصیتی ممتاز و والا دارد و در نوشتن دردها اعجاز می کند و سبب شگفتی خواننده می شود.

در شرح قضیه بابی گشی در تهران، نکبت فقر و تعصب دینی را با قلمی سحرانگیز، اما همه کس فهم، ترسیم می کند. در این کار آنچنان موفق است که خواننده خود را در میان ماجراها احساس می کند و آنچنان هولناک می نماید که به تنگی نفس گرفتار می شود. آن چه می نویسد با واقعیت های تاریخی هم آهنگی کامل دارد. مقدار فراوانی از مطالب کتاب در پیرامون بابی گشی در ایران، تجربیات، خاطرات خود وی و احتمالاً نقل مشاهدات دوستان میرزا آقاخان کرمانی است.¹¹²

سه مکتوب در واقع مرثیه ایست بر زندگی تباه شده خود میرزا آقاخان کرمانی که چون از دل بر خاسته، به همین سبب بر دل می نشیند. شاید تا اندازه ای درست باشد اگر بنویسیم که میرزا آقاخان تجربیات، سرنوشت غم انگیز و یا آرزوهای برباد رفته خود را پنهانی برای میرزا عبدالحسین خان مشیزی به رشته تحریر آورده است.

نخستین صفحات کتاب «سه مکتوب» اقتباس، بلکه رونویسی کتاب «مکتوبات» میرزا فتحعلی آخوندزاده است. اما میرزا آقاخان آرام آرام خود را از بندهای فلسفی و عقلانی مکتوبات رها می سازد و با استقلال، اما در همان چارچوب به دنبال احساس و اندیشه های خود می رود. در سراسر کتاب «سه مکتوب»، میرزا آقاخان تحت تأثیر اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده است و کلمات و عبارات و گاهی مطالب مفصلی

را از وی در لابلای نوشته خود «سه مکتوب» نقل می کند. چهارچوب اصلی کتاب «مکتوبات» در تألیف «سه مکتوب» دنبال شده است. بطوریکه میرزا آقاخان، که اصولاً يك اندیشمند ایده آلیست بشمار می رود در تله تفکرات ماتریالیستی میرزا فتحعلی آخوندزاده افتاده است. با این همه نباید تصور کرد که کتاب «سه مکتوب» تنها يك تقلید و اقتباس پیروزمندانه است، بلکه با همه تأثیر و نفوذ اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده بر میرزا آقاخان کرمانی، می باید کتاب «سه مکتوب» را يك تألیف ارجمند و ارزشمند و کاملاً مستقل بشمار آورد. زیرا میرزا آقاخان استقلال فکری خود را از هر نظر حفظ کرده و هم چنان وی را می باید يك اندیشمند انقلابی ایده آلیست بشمار آورد.

احتمالاً نسخه اصلی که به خط خود میرزا آقاخان کرمانی بوده می باید میان بازماندگان وی موجود باشد. نسخ خطی این کتاب در دست دوستداران و هم مسلکان او و هم چنین در کتابخانه های عمومی در ایران موجود بود. اما اکنون به دستور ملایان جمع آوری و مطالعه آن غیر ممکن و در ردیف «کتب ممنوعه» بشمار می رود.

کتاب حاضر بی کم و کاست آن گونه که بدست ویراستار این کتاب رسیده است، فتوکپی دست نوشته ایست که اکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می شود. این نسخه به خط میرزا مصطفی معروف به کاتب است که ظاهراً وی در هشتم ذی حجة الحرام سنه ۹۳۳۱ مطابق ۰۳ نوامبر ۱۱۹۱ میلادی، کتاب را برای ادوارد براون شرق شناس معروف نسخه برداری و بلافاصله به انگلیس ارسال داشته است.

میرزا محمود افضل کرمانی در آخر مقدمه هشت بهشت می نویسد «کتاب جلال الدوله»، که همان نامه های شاهزاده کمال الدوله به شاهزاده جلال الدوله و منظور سه مکتوب است، و صد خطابه را به جدی افندی [میرزا محمود افضل کرمانی] بازگذار نمود که به انجام رساند و سی خطابه آن هنوز برشته تحریر در نیامده و در میان مردم [به] چهل خطابه او مشهور است «و بدرستی روشن نمی کند که میرزا آقاخان در چه زمانی «سه مکتوب» و «صدخطابه» که بیش از ۲۴ خطابه آن پایان نیافته و وی بیست و هشت خطابه به آن افزوده» و سی خطابه آن هنوز برشته تحریر در نیامده «و تا کنون چاپ و منتشر نشده، بدست او سپرده است. میرزا افضل کرمانی هیچ گونه اشاره ای در مقدمه هشت بهشت به بی نظمی «سه مکتوب» نمی کند و نمی نویسد که کتاب «سه مکتوب» تنها بردارنده يك مکتوب است.

گمان من بر این است که میرزا آقاخان در اسلامبول و قبل از دستگیری، و پنهانی از چشم ازلیان و هم میهنانش این دو کتاب را برشته تحریر کشیده، لیکن در حین نگارش «صدخطابه» دستگیر و دیگر هیچ گاه موفق به بازبینی و اتمام و ویرایش این دو کتاب نگردیده است. بدرستی معلوم من نشد که چرا کاتب و نسخه بردار توجهی به این موضوع ننموده و در نامه خود به ادوارد براون اشاره ای به مشخصات نسخه اصلی نمی کند. در حالیکه میرزا مصطفی، کاتبی با تجربه در نسخه برداری آثار خطی و چنانچه می دانیم هر روزه به این کار مشغول بوده است

در نسخه خطی حاضر، میرزا آقاخان به تقلید «مکتوبات» میرزا فتحعلی آخوندزاده در آغاز کتاب مینویسد:

«صورت سه طغرا مکتوبی است که شاهزاده آزاده کمال الدوله هندوستانی در جواب جلال الدوله ایرانی مرقوم داشته» و سپس کتاب با مقدمه ای آغاز میشود و آنگاه میرزا مصطفی کاتب در پایان مقدمه در حاشیه کتاب مینویسد: «مکتوب اول» و در صفحه بعد مکتوب اول چنین آغاز میشود: «مکتوب اول کمال الدوله در شهر رمضان هزار و دویست و هشتاد و دو هجری که از تبریز نوشته است.» ولی در صفحات بعدی هیچ گونه اشاره ای، نه در حاشیه و نه در متن کتاب به مکتوب دوم و سوم نمی کند و بالاخره کتاب «سه مکتوب» با مکالمات سوسمارالدوله و مأمورین حکومتی پایان می پذیرد. با این همه، با کمی توجه و مقابله با متن مکتوبات آخوندزاده میتوانیم بطور تقریبی شروع مکتوب دوم و سوم را تعیین نمائیم. به همین سبب متن کتاب «سه مکتوب» را به سه بخش جداگانه تقسیم کرده ام.

شاید میرزا مصطفی کاتب که در زمان نسخه برداری مردی سالخورده بوده سهواً مکتوب های دوم و سوم را بدون رعایت آغاز و انجام رونویس کرده است، و یا سهوی از جانب او انجام نگرفته و کتاب «سه مکتوب» دست نوشته میرزا آقاخان به همین شکل نگارش یافته و میرزا آقاخان میل داشته در فرصت مناسبی آن را به «سه مکتوب» و به مانند «مکتوبات» میرزا فتحعلی آخوندزاده، بعدها به مکتوبات مجزا، سامان دهد. اما از بد روزگار فرصت آن را نیافته و دست نوشته میرزا آقاخان به همان شکل اصلی بدست میرزا مصطفی کاتب رسیده باشد. به هر روی کتاب «سه مکتوب» بنظر اهل تحقیق کامل

می نماید و آغاز و انجام آن مشخص و شاید جز این که به انتشارش کوشش ورزیده ایم در دست کسی نسخه دیگری نباشد.

میرزا مصطفی کاتب هم زمان با سه مکتوب، صد خطابه را هم برای ادوارد براون نسخه برداری کرده و هر دو کتاب را در يك زمان به انگلیس نزد براون فرستاده است. وی تاریخ پایان هر دو نسخه را سنه ۹۲۳۱ ثبت کرده و در نامه ای که هم زمان برای ادوارد براون فرستاده به مطالب قابل توجه ای اشاره می کند که خواندنش خالی از فایده نیست. وی می نویسد:

«عرض می شود هر کار در عریضجات حقیر به قول مشهور ایرانیان روده درازی می شود و زیاده گوئی. علت پیری است [در این زمان میرزا مصطفی بیش از ۰۷ سال داشته] باید عفو فرمائی د.

این دو کتاب مرحوم خان را حقیر خیلی با زحمت و مرارت از اول تحصیل آنها را نمودم که ذکر آنها بازهم [به] قول معروف روده درازی است. در فهرست که فرستاده بودید همان يك جلد خطابه ها را خواسته بودید¹¹³ هم سرکار و هم جناب دکتر. چون خود حقیر خیلی میل دارم که این کتاب هم به نظر سرکار برسد تقدیم نمودم و استدعا دارم قبول فرمائید.

از جمله معترضه وقتی که مشغول نوشتن این کتاب بودم یکی از آشنایان وارد شد، کتاب را برداشت، يك قدری در او مرور نمود بعد گفت: چرا این کتاب ها را می نویسی [منظور رونویسی و یا نسخه برداری می کنی]، این [کتاب] ها را باید به آب شست یا به آتش سوزاند [این شخص بابی ازلی بوده] عرض کردم باید آن چه کتاب در روی کره است باید شست. مثلاً به قدر بارگیری دو شتر کتاب از حضرت ثمره [صبح ازل] است. نزد بهائی ها و [به] اعتقاد آنها باید شست و سوزاند. مثل آنکه شنیدم کتاب نور [یکی از آثار صبح ازل] را در کاشان، یا شستند یا سوختند، راوی گفت سوزانیدند و به اعتقاد توابع [تابعین] حضرت ثمره، آنچه کتاب از بهائی ها هست باید همه را سوزانید و شست، و به اعتقاد اهل اسلام همه این کتاب های دو طایفه [ازلی و بهائی] و کتاب های نقطه [یکی از القاب سید باب مؤسس مذهب بابی] و جمیعاً را، سهل است آنچه کتاب از غیر خویش مانده، باید سوزاند و هر خانه که این کتاب ها در او باشد باید خراب نمود و حامل [دارنده] و معتقدین آنها را

جمعاً باید کشت به بدترین صدمه و عذاب و نعش آنها را هم باید سوزانید .
مثل آنکه کردند و این کتاب تنبیه النائمین¹¹⁴ که به نظر و اعتقاد شما خوب آمده و در
صدد نشر آن هم جدّ و جهد می نمائید، آیا نزد متتابعین میرزا حسینعلی بهاء [رهبر
بهائیان] چه عقیده است. یقین داری که اگر بتوانند و دسترس داشته باشند همان
کارهائی که مسلمین نمودند این ها هم می نمایند، مثل آنکه کردند در کربلا، بغداد،
عکا [و] جاهای دیگر.

باری به این قاعده باید کتاب های روی کره [زمین] را جمعاً باید شست به جهت
اضداد [مخالفین]، ولی عقیده حقیر آن است که کتاب را باید بی حب و بغض خواند
آنچه خوب است و باب سلیقه است ضبط نماید و آنچه بد است بزعم او به جای خود
باز گذارد... در این کتاب [سه مکتوب] هم بعضی مطالب تاریخی دارد، ملاحظه در
آن نمودن انشاءالله خالی از فایده نیست. امید است مطبوع افتد باقی از خداوند عمر و
عزت و توفیق سرکار را از خداوند خواهانم.¹¹⁵ «...»

ادوارد براون در حاشیه صفحه نخست کتاب «سه مکتوب» به خط خود به انگلیسی نوشته
«به دستم رسید در اکتبر ۲۱۹۱ از میرزا مصطفی، شیخ بابی.» در حاشیه کتاب
«صدخطابه»، ادوارد براون همان تاریخ اکتبر ۲۱۹۱ را تکرار کرده و می نویسد: «از
میرزا مصطفی اصفهانی شیخ بابی ازلی.» نکته قابل توجه آنکه ادوارد براون در زمانی
این دو کتاب را دریافت کرده که خود مشغول جمع آوری منابع مطالعه برای نگارش دو
کتاب «تاریخ ادبی ایران» و «تاریخ مطبوعات و ادبیات» مشروطیت ایران بوده. وی در
جلد چهارم تاریخ ادبی و هم چنین در کتاب «تاریخ مطبوعات و ادبیات» نامی از «سه
مکتوب» و «صد خطابه» نمی برد در حالیکه از آثاری چون حاجی بابای اصفهانی و
ترجمه آن و سیاحت نامه زین العابدین مراغه ای نام می برد.

احتمالاً انتقادات میرزا آقاخان به نقش دولت استعماری انگلیس در نگونبختی
ایرانیان و میهن پرستی و آزادیخواهی وی، باعث خشم ادوارد براون گردیده و بهمین
سبب در آثار خود نامی از میرزا آقاخان نمی برد و تأثیر او را عمداً در ایجاد ادبیات
انقلابی ایران نادیده می گیرد.

نویسند و محقق نامدار مهدی بامداد در کتاب بسیار ارزشمند «تاریخ رجال ایران»
در پیرامون زندگی میرزا مصطفی کاتب می نویسد:

«میرزا مصطفی معروف به کاتب از اهالی... سده اصفهان که نام اصلیش ملا اسمعیل بوده است. ابتداء در آبادی مزبور به شغل رنگرزی اشتغال داشته و در ضمن با سواد و خطش هم خوب بوده است.

در رجب سال ۷۰۳۱ قمری که به فتوی و دستور شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی¹¹⁶ اصفهانی هفت نفر را در سده به اتهام بابی گری مانند گوسفند و مرغ دم باغچه سر بریدند، ملا اسمعیل که در زمره آنان بود خویشتن را از مرگ نجات داده فوراً خود را به اصفهان می‌رساند و پس از چند روزی که از آمدن او می‌گذرد در اصفهان¹¹⁷ دستگیر می‌شود و به حکم ظل السلطان حاکم وقت يك گوش او را بریده سپس مانند شترها او را مهار کرده و درکوچه و بازار اصفهان می‌گردانند و سپس از شهر اخراجش می‌کنند.

بابیه اصفهان شبانه او را به شهر آورده و پس از چند روز پنهان بودن در آنجا رهسپار قریه طار از توابع نطنز شده بر آخوند ملا محمد باقر مجتهد طاری که در ابتدا شیخی و سپس به آئین باب گرویده بوده است وارد می‌شود.

در مدتی که در نزد آخوند بوده به کتابت آثار میرزا علی محمد باب می‌پردازد[...بعدها] ملا اسمعیل به تهران می‌رود و در این شهر رحل اقامت می‌افکند و برای این که شناخته نشود نام خود را که اسماعیل بود به مصطفی تبدیل می‌کند و به فرقه ازلی می‌گردد... مدتی که در تهران و هم چنین در قبرس در نزد میرزا یحیی ازل اقامت داشته تمام اوقات به کتابت آثار باب و صبح ازل اشتغال داشته و در میان فرقه بابیه [ازلی ها] به میرزا مصطفی کاتب مشهور شده است.

[وی] در سال ۸۱۳۱ قمری برای دیدار میرزا یحیی ازل پیشوای فرقه ازلیه با دو دختر خود به قبرس رهسپار گردید و در آنجا پس از چندی یکی از دو دخترش با پسر صبح ازل به نام عبدالوحید ازدواج می‌کند و پس از درگذشت دامادش دو باره با دو دختر خود به تهران باز می‌گردد.

میرزا مصطفی صاحب عنوان در ایامی که در تهران و قبرس اقامت داشته مرتباً با پروفیسور براون مستشرق انگلیسی مکاتبه داشته و بیشتر آثار بابیه که در کتابخانه

براون یا در دسترس دیگران می باشد به خط همین کاتب است. حدود سی سال آخر عمرش شبانه روز صرف کتابت و تکثیر آثار باب و صبح ازل می کرده است و در سال ۹۳۳۱ قمری در سن متجاوز از هشتاد سال در تهران در گذشت و در این بابویه به خاک سپرده شد.¹¹⁸»

بهرام چوبینه ۰۰۰۲/۷/۷۲



- 1 «_ هشت بهشت .» تهران، مرداد ۹۳۳۱ شمسی با مقدمه افضل الملك کرمانی صفحه د.
- 2 _ برخی از نویسندگان، عمداً و با آگاهی برای مخدوش ساختن ذهن خوانندگان خود، به جای عنوان «علی الهی» واژه «اهل حق» را به کار می برند. برای مطالعه بیشتر پیرامون تاریخ و عقاید اهل حق یا علی اللهیان مراجعه کنید به «لغت نامه» علامه دهخدا زیر واژه «غلاة» . سرسپردگان «تألیف سید محمد علی خواجه الدین، انتشارات منوچهری، تهران. و یا جلد سوم» تشیع و سیاست در ایران «فصل غلاة شیعه، تألیف بهرام چوبینه.
- 3 «_ هشت بهشت»، مقدمه صفحه ه.
- 4 «_ انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون ترجمه احمد پژوه، انتشارات معرفت تهران، صفحه ۰۱۴.
- 5 «_ انقلاب ایران» صفحه ۰۱۴.
- 6 «_ اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی» تألیف فریدون آدمیت صفحه ۴۱ و ۵۱. انتشارات خیام.
- 7 _ سید علی محمد باب «فرزند سید محمد رضای بزاز در ۵۳۲۱ هجری قمری) ۹۱۸۱ م (در شهر شیراز متولد شد. پدرش در کودکی وی وفات یافت و او تحت سر پرستی دایی خود حاج سید علی به شغل پدر مشغول شد، ولی چون مجذوب مسایل مذهبی بود سفری بکربلا رفت و قبور ایمه را زیارت کرد و چند بار در سر درس سید کاظم رشتی حاضر شد و مورد توجه سید قرار گرفت. پس از فوت سید، مورد اقبال عده ای از شاگردان او گردید. در سن ۵۲ سالگی) ۰۶۲۱ ه. ق. ۴۸۱ م (دعوی «بابیت» و سپس «مهدویت» کرد. در مدتی اندک ۸۱ تن بدو گرویدند و آنان به حروف «حی» یعنی زنده موسوم اند. بعدها دعوت او بالا گرفت و سبب قیام های بابیان در مازندران، زنجان و تبریز شد. بدستور میرزا تقی خان امیر کبیر و موافقت ناصرالدین شاه قاجار، گروه بسیاری از بابیان بقتل رسیدند و در تبریز مجلس مباحثه ای بین علما و سید باب با حضور ولیعهد تشکیل شد) ۳۶۲۱ ه. ق. (و علما حکم بر ارتداد و قتل باب دادند و او را در تبریز تیرباران کردند) ۶۶۲۱ ه. ق. / ۰۵۸۱ م. (از باب آثار فراوانی موجود است. از آن جمله «بیان فارسی»، «بیان عربی»، «دلایل السبعه»، «احسن القصص» را می توان نام برد.

Materials For The Study Of The Babi Religion, Compiled By Edward G. Browne, Cambridge 1918.

ملاجعفر کرمانی و پسرش شیخ احمد روحی از مخالفین سرسخت بهاءالله و از طرفداران میرزا یحیی صبح ازل بودند. ظاهراً ملاجعفر کرمانی و پسرش شیخ احمد روحی در کرمان به آزار بهائیان می پرداختند و بهمین سبب مورد خشم و نفرت بهاءالله قرار گرفته و از جانب او به «جعفر کذاب»... و [اینانش اخبث از او] «ملقب شده بودند. شیخ احمد روحی در تمامی عمر به مخالفت با بهائیان پرداخت، اما با بهائیان نیز مراوده داشت. در همین ایام که شیخ احمد روحی و میرزا آقا خان کرمانی با همکاری سیدجمال الدین اسدآبادی به تبلیغ تفکر «اتحاد اسلامی» مشغول بودند، احتمالاً با صلاح دید سیدجمال الدین، روابطی را با سران بهائی آغاز کرده باشند. شیخ احمد نامه های متعددی برای بهاءالله به عکا فرستاد و آنطوریکه نویسندگان بهائی می نویسند: «از اعمال گذشته خود توبه کرد. اما باز ره عناد پیمود و به خیالات دیرینه خود مشغول شد.» میرزا آقاخان در اسلامبول با بهائیان روابطی داشت و مقداری از اطلاعات خود را در پیرامون بابیان و بهائیان، مدیون همین مراودات بود. با سرسختی تقاضای دیدار بهاءالله را کرد و بالاخره به عکا برای ملاقات بهاءالله رفت. میرزا آقا خان پس از بازگشت از عکا در روزنامه اختر گزارشی پیرامون این سفر و ملاقات خود با بهاءالله منتشر کرد و نسبت های بی بهاءالله داد. در این مورد مراجعه کنید به کتاب:

The Revelation Of Baha'u'llah, Bd. 4 (1877-1892) By: Adib Tahirzadeh, P 434-439

9 _ شیخ زین الدین احمد احسائی پیشوای شیخیه، فرقه ایست از شیعه اثناعشری. شیخیه در استنباط مسائل فقهی جزو اخباریان و مخالف با اجتهاد از طریق اعمال اصول فقه اند. نسبت شیخی و شیخیه نیز از همین روست. از اصول عقاید شیخ احمد احسائی ضروری ندانستن اعتقاد به «عدل» و «معاد» در اصول دین است. چه گویند اعتقاد بخدا و نبوت متضمن اقرار بصفات ثبوتی خدا و آنچه رسول الله آورده میباشد، ولی در مقابل اعتقاد به رکن رابع را واجب می دانند. «رکن رابع» «یا» شیعه کامل «در مذهب شیخیه همان معنی» مرجع تقلید «را، در شیعه دوازده امامی دارد. شیخ احمد احسائی معتقد بود که امام دوازدهم در سنه ۶۲۰ هجری قمری از انظار غایب گردیده و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و تا زمانی که مهدی یا صاحب الزمان ظهور نکرده است باید ما بین مؤمنین فردی باشد که بلا واسطه با امام غایب اتصال و رابطه داشته و واسطه فیض بین امام غایب و امت باشد. این چنین شخص را باصطلاح شیخیه «شیعه کامل» و «یا» رکن رابع «گویند. شیخیه بسبب غلو در درجات علی ابن ابیطالب و فرزندانش از زمره فرق غلاة شیعه بشمار می روند. اندیشه «ولایت فقیه» ترکیبی فریبنده و آمیخته ای از عقاید و اندیشه های شیخ احمد احسائی و دیگر فرق غلاة شیعه است که آیت الله خمینی بعاریت گرفته است.

پیروان شیخ احمد احسائی پس از مرگ وی دور جانشین او سید کاظم رشتی گرد آمدند، اما پس از مرگ سید کاظم رشتی بر سر پیشوایی شیخیه اختلاف رخ داد؛ قسمت اعظم مریدان سید به سید علی محمد باب پیوستند و در راه عقاید باب کشته شدند. عده ای از مریدان سید کاظم رشتی از حاج محمد کریم خان کرمانی پیروی، و به کریمخانیان اشتها پیدا کردند. بیشتر اینان در کرمان، بهبهان و تهران سکونت دارند. دسته ای از شیخیه به شاگرد شیخ احمد احسائی ملامحمد مقانی گرویدند و به شیخیه مقانی معروف هستند. دسته ای دیگر از آنان بر میرزا شفیع تبریزی اجتماع کردند و اینان در تبریز و نواحی آن و در کرمان و بعضی شهرهای شیعه نشین عراق بسر می برند. میرزا شفیع تبریزی و بویژه حاج محمد کریم خان کرمانی در مخالفت با عقاید باب و دشمنی با بابیان از هیچ کاری روی گردان نبودند. حاج محمد کریم خان کرمانی در رد باب و عقاید وی چند کتاب و رساله نوشت از آن جمله «رساله تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، «رساله رد باب مُرتاب»، «از هاق الباطل» چاپ شیخیه کرمان. بهاءالله در نامه ای (لوح قناع (جواب ایرادات حاجی محمد کریم خان کرمانی را

داده و حاجی را سرزنش و جاهل نام میبرد. مقتدای کنونی شیخیه کرمان، ابوالقاسم ابراهیمی نواده حاج محمد کریم خان کرمانی است.

10 _ ادوارد براون در ماه صفر سال ۵۰۳۱ مطابق با اکتبر ۷۸۸۱ میلادی یکسال پس خروج میرزا آقاخان از کرمان به ایران سفر کرد و پس از یکسال اقامت در ایران در صفر ۶۰۳۱ به لندن بازگشت و سال بعد از طریق اسلامبول به دیدار صبح ازل به شهر ماغوسا Famagusta در جزیره قبرس رفت و مدت ۵۱ روز از ۲۲ رجب تا ۴۱ شعبان ۸۱/۷۰۳۱ مارچ تا ۵ آپریل ۰۹۸۱ میلادی مهمان ازل و بلافاصله در تاریخ ۲۲ شعبان ۳۱/۷۰۳۱ تا ۰۲ آپریل ۰۹۸۱ میلادی به عکا به دیدار بهاء الله می‌شتابد و در ۹۲ شعبان ۷۰۳۱ عکا را ترک می‌کند. احتمالاً میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و دیگر بابیان و ازلیان ساکن اسلامبول، در هنگامیکه ادوارد براون در اسلامبول و سپس در شهر ماغوسا در جزیره قبرس در نزد صبح ازل بوده، آشنائی و سپس همکاری با هم را آغاز کرده‌اند.

11 _ کتاب «یکسال در میان ایرانیان»، ترجمه ذبیح الله منصوری، انتشارات معرفت صفحه ۴۳۳.

12 _ «تشیع و سیاست در ایران» جلد سوم، فصل صفویه.

13 _ «توضیح المسائل» شجاع الدین شفاء صفحه ۰۸۶ و ۹۸۵

14 _ پس از تیرباران سید باب در تبریز پیروان او بر میرزا یحیی صبح ازل گرد آمدند و بهاء الله نیز «بحسب ظاهر» متابعت برادر کوچکتر را پذیرفت (بهاء الله ۳۱ سال بزرگتر از صبح ازل بود). میرزا یحیی معروف به «صبح ازل» و «حضرت ثمره» و میرزا حسین علی معروف به «بهاء الله» فرزندان میرزا عباس نوری وزیر ازدو مادر هستند. پس از واقعه سوء قصد به ناصرالدین شاه صبح ازل که در آن ایام در نور مازندران بود فی الفور با لباس مبدل به بغداد گریخت و با وجود اینکه حکومت هزار تومان جایزه برای دستگیری وی قرار داده بود معهذرا صبح ازل توانست خود را از سرحد ایران به بغداد رساند (۹۶۲۱ هجری ۳۵۸۱ م). (چهار ماه بعد برادر ارشد او بهاء الله که در زندان سیاه چال تهران محبوس بود بدستور حکومت با عده ای از کسانش به بغداد تبعید شد. بهاء الله چندی در بغداد بین بابیان بسر برد و سپس کسوت درویشی پوشیده در حدود سلیمانیه کردستان اقامت گزید. پس از مراجعت به بغداد در باغ نجیب پاشا نزدیک بغداد به سال ۹۷۲۱ هجری/۲۲ آپریل ۳۶۸۱ میلادی در نزد عده ای از بابیان دعوی «من یظهره الهی» که موعود سید باب بود کرد و از اینجا بین پیروان او که «بهائی» و «بهائیه» خوانده می‌شوند و اقلیت ناچیزی از بابیان منجمله طرفداران میرزا یحیی صبح ازل که به جانشینی باب منصوب شده بود، تفرقه پدید آمد و بین دو برادر اختلاف افتاد. هر دو برادر حدود ده سال در بغداد بسر بردند. این اختلافات پس از این بالا گرفت. دولت عثمانی با فشار دولت ایران مجبور شد هر دو برادر را با عده زیادی از طرفداران و خانواده های آنان به ادرنه و سپس در ۵ ربیع الاخر ۶۲/۵۸۲۱ یولی ۸۶۸۱ میلادی صبح ازل را به جزیره قبرس و بهاء الله را به عکا در فلسطین که به امپراطوری عثمانی تعلق داشت تبعید کرد. جدائی و اختلاف کامل این دو برادر از این زمان استحکام یافته است. میرزا یحیی صبح ازل بر مقام جانشینی خود پایدار ماند و عده قلیلی از بابیان ریاست او را تمکین و به «بابی ازلی» معروف می‌باشند. صبح ازل در ۶۴۲۱ متولد و در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سال ۰۳۳۱ قمری/۹۲ آوریل ۲۱۹۱ میلادی در سن هشتاد دو سالگی در شهر فام آگوستا در جزیره قبرس که مدت چهل و پنج سال در آنجا تبعید بود در گذشت. بهاء الله مؤسس آیین جدیدی شد که بنام خود او «آیین بهائی» خوانده می‌شود. بهاء الله در دوم محرم ۳۳۲۱ قمری/۲۱ نوامبر ۷۱۸۱ میلادی متولد و در ۹۰۳۱ قمری مطابق با ۲۹۸۱ میلادی در عکا در گذشت. مطالب بالا را باجمالی از «لغت نامه» علامه علی اکبر دهخدا نقل کردیم. مراجعه کنید زیر واژه های «باب»، «حسین علی بهاء»، «صبح ازل» و «بهاء الله» و غیره...

15 _ برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب «یک سال در میان ایرانیان». ادوارد براون در این کتاب شواهد فراوانی از اختلافات ازلیان و بهائیان نقل می کند. به گمان ما اگر عنوان کتاب یکسال در میان بابیان نامیده می شد، بیشتر برآزنده محتویات کتاب بود. هدف از مسافرت براون به ایران تحقیق و بررسی پیرامون عقاید باب و اوضاع بابیان و نفوذ آنان در اجتماع آن دوران ایران بوده، مسافرت براون مصادف با خروج میرزا آقا خان کرمانی از ایران و هنوز ناصرالدوله حاکم کرمان بوده است. در مقدمه ادوارد براون بر کتاب «نقطة الکاف» و همچنین دیگر آثار براون در پیرامون بابیت و بهائیت اشاراتی در پیرامون اختلافات ازل و بهاءالله دیده می شود. در کتاب «بهائیان» تألیف سید محمد باقر نجفی، ناشر کتابخانه طهوری، تهران، چاپ ۷۵۳۱ خورشیدی، که رديه ای مفصل و قطور بر بهائیت است، مطالبی در پیرامون اختلافات ازل و بهاءالله آمده است. نویسندگان بهائی در تألیفات خود مفصلاً به علل اختلافات ازل و بهاءالله پرداخته اند. من در اینجا تعدادی از این آثار را نام می برم:

- * "Baha'u'llah, The King of Glory" By Hasan M. Balyuzi, Oxford 1980.
- * "Edward Granville Browne and the Bahai Faith", By Hasan M. Balyuzi, London 1970.
- * "The Dawn Breakers, Nabil's Narrative" Translated And Edited By Shoghi Effendi.
- * "Abdu'l Baha. The Centre of the Covenant of Baha'u'llah", By Hasan M. Balyuzi, George Ronald, Oxford.
- * "The Revelation of Baha'u'llah" By Adib Taherzadeh, George Ronald, Oxford.
- * "God Passes By" By Shoghi Effendi. National Spiritual Assembly of the United States of America.

16 « _ یکسال در میان ایرانیان » صفحات ۴۷۴، ۰۹۳ و ۱۹۳.

17 « _ یکسال در میان ایرانیان » صفحه ۳۷۴. همچنین نگاه کنید به زیر نویس صفحه ۷۵ کتاب «اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی.»

18 (۸۱) شاهان، درباریان و ملایان در سراسر دوران سلسله قاجاریه مشترك المنافع بودند و بهمین سبب برای ایجاد وحشت و خفقان به پراکندن دروغ و اطلاعات نادرست همت و جدیت فراوان نشان می دادند مثلاً ناصرالدین شاه برای رام و مطیع ساختن ملایان آنان را از بابیها می ترساند و در نامه ای به میرزای آشتیانی می نویسد: «آیا نمی دانید که اگر خدا نکرده دولت [ظل الله قبله عالم] نباشد، يك نفر از شماها را همان بابی های طهران [زنده نمی گذارند و] تنها گردن می زنند» نقل از «تاریخ بیداری ایرانیان» مقدمه صفحه ۳۲. و یا اعتمادالسلطنه از رجال دوران ناصری در خاطرات خود می نویسد: «فرنگ مغشوش، طبقه آنارشویست در تمام اروپا قوت دارد، دشمن سلاطین مستبده هر ملت اند، در داخله مملکت خصوصاً در شهر تهران آنارشویست های ایرانی یعنی بابیها زیاده از پنجاه هزار نفرند... بابیها دشمن قدیمی؛ ظلم و تعدی حکومت طهران اسباب رنجش عامه»... نقل از «روزنامه اعتمادالسلطنه» بکوشش ایرج افشار، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر صفحه ۵۳۱. ملایان برای ایجاد وحشت و نا آرامی اعلامیه های ی با مطالب جعلی و نادرست از قول بابیان منتشر می کردند. بعنوان مثال یکی از دشمنان آزادی، تجدد و ترقی خواهی، ملا سید علی یزدی همکار شیخ فضل الله نوری، پدر سید ضیاءالدین طباطبائی نخست وزیر کودتای ۱۸۸۱/۹۹۲۱، به تحریکات زشتی دست می زد. سید احمد تفرشی در خاطرات خود «روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران» صفحه ۵۵۲ می نویسد: «نوکر آقا سید محمد یزدی اعلانی به دیوارها می چسباند از قول بابیها، بدین مضمون که اگر ما را مثل سایر ادیان آزادی دادند فیها و الا هم چنانکه مملکتمان را برهم زدیم مشروطه کردیم بدتر از اینها هم خواهیم کرد. از مضمون اعلان واضحاً آشکار می شود که تمام مطالب مشروطه را

بابیها ترتیب داده اند و تمام وکلا بابی هستند. خلاصه نوکر را گرفته استنتاج کردند. جواب داد به تحریک سید علی [یزدی] بوده است. »

19 (۹۱) «تقلید» در زبان عربی قلاده به گردن حیوان انداختن و آنان را بکار و بیگاری کشیدن و یا در چراگاه رها کردن معنی می دهد. بمعنی دقیقتر پیروی کسی، بی دریافت حقیقت متابعت و اقتدا کردن و از روی کار و فکر دیگران کاری و یا فکری را انجام دادن و بویژه عمل کردن عامی، نابالغ و نادان از فتوای «ولی فقیه»؛ و بدانچه مجتهد اعلم در مسائل شرعی و عرفی فتوا دهد را تقلید می گویند مراجعه کنید به «لغت نامه دهخدا» زیر واژه «تقلید».

20 _ رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب»، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز، فرانکفورت آلمان. مکالمه بین سوسمارالدوله و عمال حکومتی.

21 «_ یکسال در میان ایرانیان» صفحه ۰۹۳. ادوارد براون در همین کتاب از بایبانی نام می برد که در کرمان و دیگر شهرهای ایران مشاور و پیشکار حکام بودند. شاهزاده ناصرالدوله حاکم کرمان چند مشاور و پیشکار بابی داشت، صفحه ۶۷۳ تا ۵۹۴.

22 «_ هشت بهشت» مقدمه، صفحات ۵ + و. شیخ محمود افضل الملک کرمانی برادر شیخ احمد روحی، یکی از علمای بابی ازلی بوده و تألیفاتی هم در مقام و منزلت صبح ازل منتشر کرده است. وی حرف های بی پاوخرافی در پیرامون طفولیت میرزا آقاخان در مقدمه کتاب هشت بهشت یاد می کند که بسیار گوش آزار است. «بررسی ادبیات امروز ایران» تألیف دکتر محمد استعلامی صفحه ۳۶.

23 «_ هشت بهشت» صفحه ز.

24 «_ یکسال در میان ایرانیان» صفحات ۰۹۳ و ۱۹۳. ادوارد براون فقط از افرادی نام می برد که بهائی بودند و برای دیدار بهاء الله به عکا در فلسطین می رفته اند. من احتمال آن را می دهم که ازلیان هم شور و شوقی برای دیدار ازل نشان می داده اند.

25 «_ شیخ محمد منشادی» از نظر بهائیان بهائی و از جانب ازلیان، بابی ازلی بشمار می رود. در مورد نامبرده مراجعه کنید به مقدمه کتاب «رویای صادق» اثر سه مبارز انقلاب مشروطیت ایران، به کوشش بهرام چوبینه.

26 «_ حیات یحیی دولت آبادی» جلد اول صفحه ۴۶ و ۳۶. افراد نامبرده بابی ازلی بودند. این جلسات به تصدیق دکتر ملکزاده سری و به تشویق میرزا هادی دولت آبادی تشکیل می شد. در مورد زندگی میرزا هادی دولت آبادی و سید جمال الدین اصفهانی و ملک المتکلمین و شیخ محمد منشادی و دیگر بابیان ازلی که در اصفهان جلیس و انیس میرزا آقاخان کرمانی بودند مراجعه کنید به مقدمه مفصل نگارنده بر کتاب «رویای صادق» انتشارات مرد امروز. مطلب قابل ذکر آنکه پس از انتشار این کتاب در اروپا بلافاصله از جانب جمهوری اسلامی در ایران کتابی تحت عنوان «رویای صادق» تألیف حاج محمد حسن تاجر کاشانی و جمشید صداقت نژاد!!! که سراسر جعلی و ساختگی است منتشر شد که نشانه ای از عدم "صداقت" جااعلان این کتاب است.

27 «_ حیات یحیی دولت آبادی» جلد ۱ صفحه ۶۶.

28 «_ حیات یحیی دولت آبادی» جلد اول صفا ۶۶. «هشت بهشت» صفحه ز. بی تردید غرض از سوسمارالدوله و گزارش روش حکومتی وی در صفحات آخر همین کتاب همان شاهزاده ناصرالدوله حاکم کرمان است.

29 «_ حیات یحیی دولت آبادی» جلد ۱ صفحه ۶۶ و ۷۶. ظاهراً رفتار شیخ احمد روحی چندان مورد پسند هم مسلک وی میرزایحیی دولت آبادی نبوده است.

30 «_ انقلاب ایران»، یادداشتهای علامه محمد قزوینی صفحه ۰۱۴. «هشت بهشت» صفحه ز.

31 «_ هشت بهشت» صفحه ز.

32 _میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی مؤلفین کتاب «هشت بهشت» شاهزادگان مؤیدالدوله، معتمدالدوله فرهاد میرزا، طهماسب میرزا و عمادالدوله امامقلی میرزا را بابی نام می برند». و از رجال دولت صدر الممالک و سپهدار مرحوم و میرزا یوسف مستوفی الممالک و محمد اسمعیل خان وکیل الملك نوری و حسام الملك کرمانشاهی و حسینقلی خان مافی نظام السلطنه تا يك درجه] به باب [ایمان و تصدیق داشتند «یاد می کنند. صفحه ۴۸۲.

33 «_ انقلاب ایران» صفحه ۰۱۴.

34 _یحیی دولت آبادی میرزا عبدالخالق را اصفهانی و افضل الملك برادر شیخ احمد روحی در مقدمه هشت بهشت آقامیرزا عبدالخالق را همدانی می داند. احتمالاً شغلش راهنمایی و حمل بابیان ازلی به قیرس برای دیدار صبح ازل بوده است.

ملا عبدالخالق اصفهانی کسی ست که در بدشت هنگامی که طاهره قره العین بی حجاب در مقابل بابیان ظاهر شد، از شدت تأثر و وحشت خنجر کشید و با دست خود گلوی خویش را برید و از مقابل طاهره فرار کرد. وی در قیام بابیان در مازندران شرکت داشت و بالاخره در قلعه طبرسی کشته شد. مراجعه کنید به کتاب «حضرت طاهره» تألیف دکتر نصرت الله محمد حسینی صفحه ۳۶۲ و ۵۸۲.

از جمله مؤمنین اولیه به سید باب ملا عبدالخالق یزدی است که از ملایان برجسته شیخی بود و شرح احوالش در غالب کتب تاریخ عصر قاجار آمده است. وی در آغاز دعوت سید باب به مقام «بابیت» سید باب مؤمن بود و حتا فرزندش شیخ علی بعداً در قلعه طبرسی به قتل رسید؛ لیکن پس از آنکه آگاه شد که سید باب ادعای «قائمیت» کرده است از او اعراض نمود. مورخین بابی و بهائی مینویسند که او دستخطی از سید باب دریافت میکند و در آنجا میخواند: «انا القائم الحقّ الذی انتم بظهوره توعدون»، ملا عبدالخالق یزدی دستخط سید باب را «بکناری انداخت و فریاد زد ای داد که پسر من بناحق کشته شد» نقل از کتاب «حضرت طاهره» از نویسنده شهیر بهائی، دکتر نصرت الله محمد حسینی. صفحه ۹۵۲ و ۰۶۲. و یا رجوع کنید به کتاب «حضرت باب» از همین نویسنده

ورود میرزا آقاخان به اسلامبول در اواخر سال ۳۰۳۱ هجری تقریباً آگوست ۱۸۸۱ میلادی و تا ۱۱ جمادی الاخر ۴۱۳۱ هجری قمری ۱۶۸۱ میلادی در عثمانی ساکن بوده.

35 «_ هشت بهشت» صفحه ز. افندی بترکی یعنی آقا و سرور.

36 «_ هشت بهشت» صفحه ۴۴۱. میرزا آقا خان کرمانی در سه مکتوب همین نظر را تکرار می کند.

37 «_ هشت بهشت» صفحه ۴۴۱. عدد" هو" در حروف ابجد مساوی با عدد ۱۱ است. واضع حروف ابجد اسرائیلیان بودند که بعدها در اسلام وارد شد و بخصوص در فرقه حروفیه و سپس بابیه ارزش و اعتباری یافت. حرف «ه» مساوی عدد ۵، حرف «و» مساوی عدد ۶ که جمع آن عدد ۱۱ می شود.

38 «_ هشت بهشت» صفحه ۹۷۱.

39 «_ هشت بهشت» صفحه ۹۸۱.

40 «_ هشت بهشت» صفحه ۴۴۱.

41 «_ هشت بهشت» زیرنویس صفحه ۴۴۱.

42 _حروف «حی» با حروف ابجد مساوی عدد هیجده، و به نخستین هیجده نفری اطلاق می شود که به سید باب ایمان آوردند. سید باب آنان را «حروف حی» یعنی زنده و جاوید نامیده است. حاج سید جواد کربلایی از حروف حی نبود. وی از سادات طباطبائی مقیم کربلا و نوه سید مهدی بحر العلوم از مشاهیر مجتهدین اصولی عصر خویش بود حاج سید جواد کربلایی از شیخیه و میان شیخیه محترم بود. بعدها وسیله ملا علی بسطامی از یاران اولیه (حروف حی)، به سید باب ایمان آورد. در آخر عمر مقیم کرمان شد و در همانجا فوت کرد. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی مطالب کتاب «هشت بهشت» را به حاج سید جواد کربلایی نسبت میدهند، تا به این وسیله ارزش و اصالت محتویات کتاب را در نظر ادوارد بران صد چندان نمایند. کتاب «هشت بهشت» محصول مشترک قلم و فکر میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی است.

43 _ صورت نامه به خط میرزا آقاخان به ادوارد براون در آخر مقدمه کتاب «هشت بهشت»، گراور شده است.

مورخ و پژوهشگر شهیر محمود محمود در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۹۱» جلد پنجم صفحه ۳۱ و ۱۳۱ می نویسد: ادوارد براون «کتاب های چندی در باب تاریخ آنها [باب وبها] نوشت و در سال ۱۹۱۰ مطابق با ۱۳۳۱ کتاب نقطة الکاف میرزا جانی را در کتابخانه ملی پاریس که یگانه نسخه منحصر بفرد بود اتفاقاً بدست آورد و آن را با يك مقدمه که بنفع ازلی ها و به ضرر بهائی ها بود انتشار داد... آنچه که در ضمن مطالعات استنباط نموده ام نویسندگان انگلیسی علاقه زیاد به میرزا یحیی صبح ازل نشان داده همه آنها او را جانشین حقیقی میرزا علی محمد باب معرفی کرده اند، حتی این اندازه ها هم دلسوزی شده است که از طرف دولت انگلیس در حق آنها مقرری بر قرار شده است... تا دولت امپراطوری روس برقرار بود آنها را جاسوسان آن دولت می دانستند... نکته دیگر که قابل ملاحظه و توجه می باشد دفاع از حقوق میرزا یحیی صبح ازل و ایراد به میرزا حسینعلی بهاء الله است، یعنی در تمام مندرجات کتب پروفیسور براون که در این موضوع نوشته است دیده می شود که با يك دست سعی داشته صبح ازل را بالا برده با دست دیگر می کوشد که بهاء الله را پائین بیاورد. این قسمت را من نتوانستم تمیز بدهم مقصود چه بوده، از صبح ازل برای اینکه از دولت انگلیس مقرری دریافت می نمود دفاع می نموده یا اینکه میرزا حسینعلی بهاء الله از طرف روسها حمایت می شد منفور او بود در هر حال این نکته برای نگارنده [محمود محمود] مجهول است. «سپس محمود محمود در فصل ۶۶ جلد ۵ صفحه ۶۹۲ بشرح کتاب دیپلمات مشهور انگلیسی لرد کرزن می پردازد و یاد آور می شود که لرد کرزن در صفحه ۹۹۴ جلد اول کتاب خود راجع به میرزا علی محمد باب مختصر اشاره ای می کند و بعد از میرزا یحیی صبح ازل حرف می زند و در خاتمه می نویسد: «فعلاً صبح ازل در جزیره قبرس می باشد» [جزیره قبرس از سال ۱۷۸۱ بدست انگلیسیان افتاد و مستعمره انگلیس شد] و دولت انگلیس يك مقرری در باره او و اتباعش برقرار نموده است «مراجعه کنید به» تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۹۱ «جلد پنجم صفحات ۱۳۱، ۳۱ و ۶۹۲. مقدمه کتاب «نقطة الکاف» صفحات و تا یا، بقلم ادوارد براون. همچنین کتاب:

"Materials For The Study Of The Ba'bi Religion" Compiled By Edward G. Browne

44 «_ اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی» تألیف فریدون آدمیت صفحه ۴۶. استاد دکتر فریدون آدمیت حاج سید جواد کربلایی را با حاج سید جواد شیرازی که بعدها به حاج سید جواد کرمانی اشتها

پیدا کرده بود یکی شمرده است. حاج سید جواد شیرازی از خویشاوندان سید باب بود و بشدت مورد بغض و کینه حاج کریم خان کرمانی قرار داشت. اما دشمنیهای او نزد حاکم بجائی نرسید، زیرا سید جواد در کرمان از منزلت فراوانی برخوردار بود و حاکم نیز جسارت مخالفت با وی را نداشت.

45 «_نقطه الکاف»_، مقدمه فارسی ادوارد براون صفحه ن، و ل ط. همین نویسنده در کتاب «انقلاب ایران» متن انگلیسی، صفحه ۳۹ تا ۶۹ می نویسد: «هشت بهشت کتابی است در فلسفه بیان و تقویت طریقه از لیان تألیف مرحوم حاجی شیخ احمد کرمانی شهیر به روحی. ...»

46 «_فتنه باب»_ تألیف اعتضاد السلطنه انتشارات بابک تهران صفحه ۴۱۱. در ضمن مراجعه کنید به کتاب «حضرت باب» از نویسنده شهیر بهائی، دکتر نصرت الله محمد حسینی. صفحات ۹۸۱ تا ۹۹۱.

"The Dawn Breakers, Nabil's Narrative" Translated And Edited By Shoghi Effendi.
(Nabils Bericht Band 1, S.113)

47 «_هشت بهشت»_ مقدمه، صفحه ح.

48 «_حیات یحیی دولت آبادی»_ جلد اول صفحه ۱۶۱، مقدمه «_هشت بهشت»_ صفحه ح.

49 «_اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی»_ تألیف فریدون آدمیت صفحه ۸۹۲ تا ۱۰۳. ناشر انتشارات پیام، چاپ دوم، تهران ۷۵۳۱.

50 «_اندیشه های میرزا آقاخان»_ صفحه ۰۰۳.

51 «_اندیشه های میرزا آقاخان»_ صفحه ۱۰۳.

52 «_اندیشه های میرزا آقاخان»_ صفحه ۱۰۳.

53 «_اندیشه های میرزا آقاخان»_ صفحه ۰۰۳.

54 «_اندیشه های میرزا آقاخان»_ صفحه ۸۹۲ و ۱۰۳.

55 «_اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی»_ صفحه ۱۰۳ تا ۲۰۳.

56 «_نامه های تبعید»_ بکوشش هما ناطق، صفحات ۳۵ و ۴۵.

57 «_نامه های تبعید»_ صفحه ۳۵.

58 «_نامه های تبعید»_ صفحه ۱۸ و ۲۸.

59 «_نامه های تبعید»_ صفحه ۱۵.

60 «_نامه های تبعید»_ صفحات ۷۵، ۴۵ و ۰۶.

61 «_نامه های تبعید»_ صفحه ۶۴۱. میرزا حسین شریف داماد آقا محمد طاهر تبریزی در ۵۷۸۱/۲۹۲۱ میلادی [روزنامه اختر را برپا کرد و حاج میرزا مهدی معروف به اخترسمت مدبری آن را داشت.

63 «_ نامه های تبعید» صفحه ۵۶. احتمالاً آن کتابی که میرزا آقاخان کرمانی بخواهش میرزا حسین نراقی پیرامون «عقاید شیخیه و بابیه» نوشته و میرزا حسین نراقی کتاب را «برای رفقای انگلیسی خود» سفارش داده، همان کتاب «خلاصه البیان» باشد.

64 «_ نامه های تبعید» صفحات ۶۱۱ و ۷۱۱. احتمالاً میرزا آقاخان کرمانی از ماهیت مأموریت حاجی میرزا حسین نراقی و مزدوری وی برای انگلیسیان بی خبر بوده. موقوفه هند در سال ۱۰۵۸۱ میلادی مطابق با ۶۶۲۱ هجری دائر شده بود؛ هرچند که در افواه شایع بود که موقوفه هند به «اود فرمانروای لکنهور» تعلق دارد، ولی در حقیقت واقف خود دولت فخریه انگلیس بود و برای آرامش خاطر شریعتمداران کلاهی شرعی تحت عنوان موقوفه اود ساخته بودند و مبلغی پول بنام سپرده ثابت در بانک دولتی انگلیس در لندن به امانت گذارده شده بود تا از سود آن همه ساله مبالغ کثیری به اسم «موقوفه اود» در بین علماء و طلاب عتبات عالیات و مأمورین خود تقسیم نمایند. من در اینجا بخاطر دوری از اطاله کلام تنها به یکی از نوشته های مأمورین عالی رتبه وزارت خارجه انگلیس اشاره می کنم. سرآرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس بین سالهای ۱۰۹۱ تا ۹۱۳۱/۶۰۹۱ تا ۴۲۳۱ هجری قمری در ایران در اثر معروف خود بنام «یک دیپلمات در شرق» می نویسد: «اختیار تقسیم وجوه موقوفه "اود" هند در دست من، مانند اهرمی بود که با آن می توانستم همه چیز را در بین النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکل را حل و تصفیه نمایم. ... در پیرامون «موقوفه اود» و نام ملایان و مأمورین جیره خوار انگلیس مراجعه کنید به کتابهای زیر:

«*تاریخ روابط ایران و انگلیس» تألیف محمود محمود ۸ جلد.

«*حقوق بگیران انگلیس در ایران» تألیف اسماعیل رائین.

«*دست پنهان سیاست انگلیس در ایران» تألیف خان ملک ساسانی.

«*توطئه گران» مقاله هشتم، تألیف بهرام چوبینه.

65 «_ تاریخ رجال ایران»، تألیف مهدی بامداد، جلد ششم صفحه ۹۱۲-۲۲۲.

66 «_ تاریخ رجال ایران» جلد ششم صفحه ۸۸-۰۹. مهدی بامداد در زیرنویس صفحه ۹۸ در پیرامون شروع کار میرزا حسین نراقی می نویسد: «معلوم نیست که نامبرده در تهران یا در عراق و یا هندوستان وارد دستگاه انگلیس ها شده است.» میرزا مهدی نراقی برادر ارشد وی در دیباچه (صفحه ۹) تألیف خود معروف به «واقعات اتفاقیه در روزگار» از مسافرت خود به هندوستان و دیدار برادر و موقعیت مالی و اجتماعی خوب وی گزارش مجملی می دهد. ناصرالدین شاه در سفر سوم خود به اروپا در سال ۶۰۳۱ هجری قمری/۹۸۸۱ میلادی هنگامیکه در برلن بوده در سفرنامه خویش در باره میرزا حسین چنین می نویسد: «آدم غریبی که در اینجا دیدیم میرزا حسین شریف [نراقی] بود که اصلش ایرانی و کاشی است و سالها در بمبئی و هندوستان ساکن بوده صاحب مکننت است. حاجی حسینقلی خان [در سال ۳۰۳۱ قمری سرکنسول ایران] وقتی در بمبئی قنصل بود تعریف او را نوشته بود. روزی هم در باغهای بمبئی میهمانی بزرگی داده جمعی از گبرها [زردهشتیها] و هندیها و انگلیس ها را دعوت کرده بود و در آن باغ عکس انداخته بتوسط حاجی حسینقلی خان [کنسول] به تهران فرستاده شده بود... بسیاحت فرنگ آمده است و مراجعت به هندوستان خواهد کرد» احتمالاً میرزا حسین نراقی قبلاً در عراق وسیله پدرش که آخوند سرشناسی بود در رابطه با موقوفه اود، با مأمورین سفارت انگلیس آشنا و روابطی را آغاز کرده باشد و پس از رهائی از زندان تهران به هندوستان رفته و بکلی بخدمت انگلیس ها درآمده است. از آنجائیکه میرزا حسین نراقی در سال ۶۰۳۱ هجری در برلن بوده احتمال می رود که وی در سال ۷۰۳۱ و یا ۸۰۳۱ هجری با دختر آقامحمد طاهر تبریزی صاحب امتیاز روزنامه اختر ازدواج و بهمین سبب ساکن اسلامبول شده باشد.

67 « _سیدجمال الدین اسدآبادی و تفکر جدید» به کوشش کریم مجتهدی صفحه ۵۱. در پیرامون سید جمال الدین نگاه کنید به «سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت های اسلامی» از صدر واثقی، «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده سید جمال الدین» چاپ دانشگاه تهران، به کوشش اصغر مهدوی و ایرج افشار. و هم اکنون برای این عامل بیگانه در دانشگاه های جمهوری اسلامی «جمال شناسی» به عنوان یکی از رشته های تحقیقی در دانشگاه تهران بشمار میرود، که مختص تحقیق در زندگی و افکار سید جمال الدین اسدآبادی است

68 _آرشیو وزارت امور خارجه ایران. نقل از کتاب «سیاست گران دوره قاجار» تألیف خان ملک ساسانی صفحه ۴۹۱. این کتاب اسناد فراوانی در پیرامون همکاری سید با انگلیسیان آورده که نگارنده از نقل همه آن اسناد صرف نظر میکند. من خواندن این کتاب را بخاطر اسناد ارزشمندی که دارد به همه ایرانیان توصیه می کنم.

69 « _حیات یحیی دولت آبادی» جلد اول صفحه ۸۹.

70 « _سیدجمال الدین اسدآبادی» بقلم میرزا لطف الله اسدآبادی همشیره زاده سید، صفحه ۳۸، انتشارات ایرانشهر برلن. «حیات یحیی دولت آبادی» جلد اول صفحه ۹۹. اکثریت اعضای انجمن شیعیان، بابتی ازلی بودند.

71 « _سید جمال الدین اسدآبادی» صفحه ۵۸.

72 _پایه گذاران اولین «انجمن اسلامی» روسها در سفارتخانه خود در تبریز، و اولین «انجمن شیعیان» در اسلامبول انگلیسیها بودند. در این مورد مراجعه کنید به کتابهای: «* خاطرات و خطرات» از مهدیقلی خان هدایت صفحه ۲۷۱ تا ۵۷۱، «* تاریخ مشروطه ایران» احمد کسروی صفحات ۹۳۲، ۴۲ و ۲۹۴. «* تاریخ هیجده ساله آذربایجان» از احمد کسروی، «* روس و انگلیس» تألیف فیروز کاظم زاده.

* سرکیس سبایجیان (در شماره چهارم سال ۱۱۹۱ مجله «هنر» که عنوان آن بزبان فرانسه چنین است:

Gekharvest (1,Art) Revue-Litteraire et artstique Armenienne 1911, Nr.4

سرکیس سبایجیان گزارش مفصلی از تعقیب و کشتار بابیان تبریز به فتوای حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی در تیرماه ۷۸۲۱ برابر با ژوئیه ۸۰۹۱ میدهد. وی به قضیه «حزب اسلامی» اشاره میکند و نام چهار نفر از همکاران مجتهد تبریزی را میبرد و مینویسد: «قاضی شرع، مجتهد معروف تبریز [حاج میرزا حسن آقا مجتهد] در عمارت خود مشغول رسیدگی به شکایت ها و نیز سرگرم کارهای امور حزب اسلامی بود. رؤسای حزب مثل میر هاشم، میر منافع، آقا کریم، شریف العلماء و دیگران مثل هر روز پیش او آمده و راجع به جنگ و اوضاع داخلی بحث می کردند، تلگراف های مربوطه را می خواندند و به ترتیب امور حزب می پرداختند.» ناگفته نماند که حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی از مخالفین مشروطه و طرفدار سلطنت مطلقه محمد علی شاه بود و روسها به او و همکارانش همه گونه کمک می کردند.

73 « _زندگی سید جمال الدین اسدآبادی» صفحه ۸۵ و ۹۵، «حیات یحیی دولت آبادی» صفحه ۷۹. اعجاب انگیز آنکه سخنرانیهای آیت الله خمینی در پاریس شباهت چشمگیری با خطابه های سید جمال الدین در اسلامبول دارد.

74 _ترجمه خاطرات بلنت در خواندنیها شماره ۸۸ سال ۴۲ صفحه ۷۱ و ۸۱ و یا کتاب «سیدجمال الدین حسینی» صدر واثقی فصل چهاردهم صفحه ۲۲۱ به بعد.

- 75 «_سیدجمال الدین اسدآبادی» صفحات ۴۸ و ۵۸.
- 76 «_اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی» نامه شیخ احمد روحی به مادرش، صفحات ۲۰۳ و ۳۰۳.
- 77 «_نامه های تبعید» صفحه ۰۱۱.
- 78 «_نامه های تبعید» صفحات ۸۸ و ۹۸، ۴۲۱، ۸۵۱. احتمالاً این دید و بازدیدها و پذیرایی از آنان، کاری جز برای جمع آوری اخبار از اوضاع کشورهای اسلامی نبوده. سید پس از تجزیه و تحلیل این گفتگوها نتیجه آن را به انگلیسیان اطلاع می داد.
- 79 «_نامه های تبعید» صفحه ۲۰۱.
- 80 «_نامه های تبعید» صفحات ۲۰۱، ۰۳۱ و ۱۳۱.
- 81 _میرزا آقاخان در نامه ای به ملک از شکوه و سرخوردگی بایان ازلی از سید جمال الدین اسدآبادی مطالبی آورده است. «_نامه های تبعید» صفحات ۰۳۱ و ۱۳۱.
- 82 «_مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین» تصویر سند ۷۵ و ۸۵. عکا شهری ست در کشور اسرائیل در ساحل مدیترانه. از ۷۱۵۱ تا ۸۱۹۱ قسمتی از امپراتوری عثمانی بشمار میرفت. عثمانیان قلاع نظامی در آنجا ساخته و از پایگاه های مهم آنان بشمار میرفت. زندانیان خطرناک را عثمانیان به این سربازخانه ها میفرستادند و بهاء الله و اصحابش مدت طولانی در عکا زندانی بودند.
- 83 _مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سیدجمال الدین «جمع آوری اصغر مهدوی و ایرج افشار. انتشارات دانشگاه تهران ۲۴۳۱. تصویرسند ۸۷.
- 84 «_سید جمال الدین اسدآبادی» تألیف میرزا لطف الله خواهر زاده سید جمال الدین چاپ ایرانشهر برلین ص ۹۸.
- *عده ای از رجال و شاهزادگان دوران قاجاریه پنهانی روابطی را با بهاءالله ایجاد کرده بودند تا از نفوذ بهائیان در ایران برای هدفهای سیاسی خود سود برند. مثلاً شاهزاده ظل السلطان وسیله حاجی سیاح با بهاءالله روابطی را ایجاد کرده بود. حاجی سیاح در عکا به دیدار بهاءالله رفت. ممتحن الدوله در صفحه ۱۹۱ خاطراتش به دیدار خود با صبح ازل و بهاءالله اشاره می کند.
- 85 «_سید جمال الدین اسدآبادی» صفحه ۲۹.
- 86 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.
- 87 «_نامه های تبعید» صفحه ۷۸.
- 88 «_نامه های تبعید» صفحه ۹۸.
- 89 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز. «
- 90 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات

البرز.»

91 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.»

92 (۲۹) _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.»

93 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.»

94 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.»

95 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.»

96 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.»

97 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.»

98 (۸۹) _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.»

99 « _هشت بهشت» صفحه ۰۵۱.

100 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.

101 « _هشت بهشت» صفحه ۲۶۱

102 (۲۰۱) «(مکتوبات» اثر میرزا فتحعلی آخوندزاده، با مقدمه بهرام چوبینه، انتشارات البرز، فرانکفورت آلمان

103 _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب» به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، انتشارات البرز.

104 (۴۰۱) _رجوع کنید به متن کتاب «سه مکتوب.»

105 (۵۰۱) W. I. Lenin, «Weltgericht über den Judenhass» Prag 1933, S. 27f.
*Rudolf Pfisterer «von A bis Z» Quellen zu Fragen um Juden und Christen, 1985, S. 26-27.

106 (۶۰۱) (شادروان احمد کسروی در کتاب «سرگذشت من صفحات ۴۴ و ۷۴» شرح میدهد که چگونه در تبریز با آثاری چون «کتاب احمد» و هیئت طالبی «از طالبوف تبریزی آشنا و آنرا با رغبت بارها خوانده و در مورد کتاب «سیاحت نامه ابراهیم بیگ» مینویسد: «سیاحتنامه ابراهیم بیگ تکان سختی در من پدید آورد و باد به آتش درون من زد.» کسروی سفری به تفریس کرد و در آنجا با

اسماعیل حقی که از آزادیخواهان و صاحب یک کتابفروشی بود آشنا و علاوه بر کتب آزادیخواهان، بوسیله میرزا اسماعیل حقی با آزادیخواهانی که در آن شهر مقیم بودند طرح دوستی ریخت. وی در مراجعت از تفلیس با اینکه «تهیدست» بود و برای بازگشت به ایران صد منات قرض کرده بود، با این حال مقداری کتاب از میرزا اسماعیل خرید و در تبریز به دوستان آزاده خود هدیه داد. از آن جمله ده جلد هوپ هوپ نامه بود (سرگذشت من ص ۴۷).

107 (۷۰۱) (صادق هدایت در بمبی با آثار میرزا آقاخان کرمانی آشنا شد. رجوع کنید به «اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی» از فریدون آدمیت، زیرنویس ص ۱۸۲)

108 (۸۰۱) (نویسنده معروف محمد علی جمال زاده فرزند سید جمال واعظ اصفهانی، خطیب مشهور صدر مشروطیت، به سبب فعالیت ها و روابط پدرش با آزادیخواهان، با آثار میرزا آقاخان کرمانی آشنا بوده. مراجعه کنید به مقدمه «رویای صادق» بکوشش بهرام چوبینه.

109 (۹۰۱) (زنده یاد صادق چوبک در گفتگویی با آقای ایرج پارسا نژاد اعتراف میکند که در سالهای جوانی با آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، زین العابدین مراغه ای و طالبوف تبریزی آشنا شده و این را «مرهون دوستش صادق هدایت بوده است.» صادق چوبک تحت تأثیر میرزا آقاخان کرمانی در داستان «چراغ آخر» بنقل قطعاتی از میرزا آقاخان میکند. رجوع کنید به مقاله «میرزا آقاخان کرمانی و صادق چوبک» از آقای ایرج پارسا نژاد در «مجله ایران شناسی» سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۹۷۳۱.

110 (۱۰۱۱) «روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران» خاطرات سید احمد تفرشی حسینی، صفحه ۳۴۲ و ۳۴۳.

111 «_خاطرات احتشام السلطنه» صفحه ۳۵۶.

112 (۲۱۱) (در متن کتاب سه مکتوب، میرزا آقاخان اشاراتی به سالهای ۲۸۲۱ و ۰۸۲۱ هجری قمری کرده است. میرزا آقاخان در این سال ها نوجوانی ده دوازده ساله بوده و نمی توانسته نویسنده کتاب سه مکتوب باشد. بی تردید از مکتوبات آخوندزاده نقل و رونویسی شده اند. در پیرامون اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شهر کرمان مراجعه کنید به کتاب «سالاریه» تألیف احمد علی خان وزیر کرمانی به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ ابن سینا. در مورد کشتار بابیان در تهران و دیگر شهرهای ایران مراجعه کنید به فتنه باب تألیف اعتضاد السلطنه چاپ بابک تهران.

113 (۳۱۱) (ظاهراً ادوارد براون فهرستی برای میرزا مصطفی فرستاده و مقداری کتب خطی در پیرامون بابیان از او خواسته و صدخطابه هم جزو آن فهرست، ولی از سه مکتوب بی خبر بوده. کتاب «صد خطابه» (اخیراً) زمستان ۱۳۸۱ (به کوشش و ویرایش استاد زنده یاد دکتر محمد جعفر محجوب وسیله انتشارات «شرکت کتاب»، در آمریکا بچاپ رسیده است.

114 _کتاب تنبیه النائمین در پاسخ لوح عمه از عزیه خانم، این کتاب از جانب بابی ازلی ها در رد بهاءالله نوشته و منتشر شده است. حسن بالیوزی نویسنده و محقق بهائی در کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، که شرح زندگانی بهاءالله مؤسس دین بهائی است، در فصل «تحریکات ازلی ها در استانبول»، مشروحاً به اختلافات و دسیسه ها پرداخته است.

115 (۴۱۱) (نامه میرزا مصطفی کاتب به ادوارد براون نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج.

116 (۵۱۱) (در مورد شیخ محمد تقی آقا نجفی و شرح زندگی وی مراجعه کنید به مقدمه رویای صادق به قلم بهرام چوبینه. در پیرامون روابط شیخ محمد تقی آقا نجفی و برادرش با دولتهای روس

وانگلیس مراجعه کنید به «اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان» تألیف حسن معاصر جلد اول صفحه ۸۶۲ و یا کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» جلد سوم تألیف مرتضی راوندی صفحه ۹۹۴.

117 _ دکتر نصراله سیف پور فاطمی که خود از خانواده ای روحانی و اصفهانی بودند در کتاب «آئینه عبرت» خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران (چاپ نشر کتاب در لندن ۴۱ خرداد ۸۶۳۱، در صفحه ۵۸۲ و ۶۸۲ در پیرامون نفوذ روحانیون و اوضاع شهر اصفهان چنین می نویسند: «اصفهان از زمان بسیار قدیم مرکز روحانیون بوده و بسیاری از آنها در خدمت مردم بودند و گروهی مانند آقا نجفی و شریعتمدار بجمع مال و مکننت و اعمال نفوذ مشغول و در همه کارها دخالت داشتند. دستگاه آقا نجفی و حاجی آقا نورالله در اصفهان از دربار شاه در تهران مجلل تر بود... آقا نجفی شخصاً طرفدار مستبدین و حکایت های زیادی از تعدیات و فشار اطرافیان در اصفهان شنیده می شد. معروف بود که روزی بظل السلطان می گوید که چرا در کارها با او مشورت نمی کند. ظل السلطان در جوابش می گوید: اگر از من ناراضی هستید بشاه بابایم بنویسید تا مرا تغییر بدهد. آقا نجفی در جواب می گوید: من به امپراطور روس می نویسم که شاه بابایت را بیرون بکند. حکایت زیر را از میرزا فتح اله خان وزیرزاده مدیر روزنامه اخگر، قاضی و رئیس عدلیه کرمان و اصفهان شنیدم. بگفته او پدرش میرزا اسداله خان وزیر سالها مأمور مالیه اصفهان بود و یکی از متمولین که همیشه از دادن مالیات تسامح می کرد آقا نجفی بود. مطابق معمول وزیر هر سال بمنزل آقا نجفی رفته و صورت حساب مالیات دهات او را تسلیم وی می کند. اگر مبلغ بدهی آقا نجفی در نظرش زیاد بود به پیشخدمت می گوید فنجان چائی آقای وزیر را از سایرین جدا کرده و آن را با دقت بشوئید. چون وزیر در اصفهان شهرت بابی بودن داشت. این بیان در حکم اجازه مرگ وزیر بود. در نتیجه فوری مفاصا حساب آقا نجفی را امضاء کرده و تسلیم او می کند. آقا نجفی فوراً حرفش را عوض کرده و می گوید فنجان شستن لازم ندارد. جناب وزیر از نیکان و پاکان هستند. با این ترتیب شیخ از پرداخت مالیات و عوارض دولتی خود را نجات می داد.»

118 («تاریخ رجال ایران» بقلم مهدی بامداد جلد ششم صفحه ۴۶۲ و ۳۶۲.